

## جرم‌شناسی پست‌مدرن و رویکرد آن به جرم و علت‌شناسی جنایی

علی حسین نجفی ابرندآبادی\* حسین گلدوزیان\*\*

(تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۱۳ تاریخ پذیرش: ۹۶/۶/۱۹)

چکیده:

یکی از نظریه‌های جرم‌شناسی انتقادی که از دهه ۱۹۹۰ میلادی متولد شد و تبیینی نظام‌مند از پست‌مدرنیسم را وارد نوشتگان جرم‌شناسی کرد، جرم‌شناسی پست‌مدرن یا التقاطی است. بر خلاف گونه‌های شکاکانه‌ی پست‌مدرنیسم که به علوم انسانی و اجتماعی نفوذ کرده است، جرم‌شناسی پست‌مدرن یک رویکرد مثبت ارائه می‌کند و به‌رغم پذیرفتن انتقادات پست‌مدرنیسم بر مدرنیسم و به‌طور خاص تجربه‌گرایی تحقیقی (اثباتی)، باوری به پوچ‌انگاری و ذهن‌گرایی ندارد. این نظریه، خوانش‌های تک‌ساحتی از جرم که در جرم‌شناسی‌های پیش از خود وجود داشته است را نمی‌پذیرد و با ترکیب نظریه‌های مختلف از رشته‌های علمی گوناگون و استفاده از تمام رده‌های فکری که به دریای پست‌مدرنیسم می‌ریزند، سعی در تجلی همه‌جانبه دارد. نگاه به جرم به‌عنوان یک واقعیت عینی در این نظریه جای ندارد و جرم‌شناسان پست‌مدرن بر این باورند که به علت پیچیده بودن روابط انسانی و اجتماعی، به نظریه‌های پیچیده علت‌شناختی مانند نظریه آشوب نیز نیاز است. در پست‌مدرنیسم علت جرم، خطی و قابل پیش‌بینی نیست بلکه حساس به شرایط اولیه و غیر قابل پیش‌بینی دقیق است. بدین‌سان به روش تحلیلی-توصیفی برآیم تا به واکاوی و تحلیل ابعاد نظری و فکری جرم‌شناسی پست‌مدرن در مورد جرم، اعم از مفهوم‌شناسی و علت‌شناسی، بپردازیم.

واژگان کلیدی: جرم‌شناسی پست‌مدرن؛ نسبی‌گرایی؛ دینامیک غیرخطی؛ نظریه آشوب

\* استاد بازنشسته حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

\*\* دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه مازندران (نویسنده‌ی مسئول):

[hossein\\_goldouzian@yahoo.com](mailto:hossein_goldouzian@yahoo.com)

این مقاله مستخرج از رساله آقای حسین گلدوزیان با عنوان «جرم در سنج جرم‌شناسی پست‌مدرن» است که با راهنمایی جناب آقای دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی در دانشگاه مازندران تدوین و دفاع شده است.

## مقدمه

از سده‌ی چهارده میلادی تا اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ را می‌توان دوران تولد، تکامل و در نهایت غروب خورشید مدرنیته (از منظر گفتمان پست‌مدرن) دانست، خورشیدی که به هنگام تابش مستقیم در ظهر مدرنیته، موجب تحقق روشنگری در سده‌ی هجدهم میلادی شد. شعار روشنگری جرأت تکیه بر عقل برای حل مشکلات بشری و پیشرفت بود.<sup>۱</sup>

ایمان به پیامبر عقل و خرد به جای پیامبر آسمانی دوران پیشامدرن، تنزل از آسمان مابعدالطبیعه به زمین تجربه و آزمایش و مرکز قرار دادن سوژه نسبت به ابژه<sup>۳</sup> را به همراه داشت. چنین رویکردی به تدریج در همه علوم نفوذ کرد و جرم‌شناسی نیز بی‌نصیب از دستاوردهای آن نبود. رویکرد تحقیقی یا اثبات‌گرای موجود در علوم طبیعی تولد جرم‌شناسی را نیز به‌عنوان علمی که به چرایی پدیده مجرمانه می‌پردازد، به ارمغان آورد. از سال ۱۸۷۶ میلادی که جرم‌شناسی متأثر از چنین دیدگاهی متولد شد تا دهه‌ی ۱۹۵۰، جرم‌شناسان تنها از یک پنجره پدیده مجرمانه را به تماشا می‌نشستند؛ در نتیجه تنها تفاوتی که در دستاوردهای فکری آن‌ها وجود داشت، تغییر فصول منظره‌ی مورد تماشا بود، لکن منظره واحد و ثابت بود تا اینکه صداهایی از پشت ساختمان فکری

۱. در عصر روشنگری کانون توجه به ماهیت، ساختار، کارکرد و رفتار ذهن یا عقل معطوف گردید که به‌گونه‌ای بسیار موفقیت‌آمیز جهان مادی و دنیای طبیعی را تحت نظارت داشته و به دخل و تصرف و بهره‌برداری از آن می‌پرداخت. در این دوران پیروان دو مشرب فلسفی عمده یعنی عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان بر سر کسب تفوق و اثبات صحت و برتری ادعاهای خود با هم در حال مناقشه بودند؛ تا اینکه کانت آمیزه و سنتزی جامع از عقل و تجربه ارائه می‌کند (نوذری، ۱۳۹۲: ۱۰۶).

## 2. Subject

## 3. Object

۴. از ابتدای قرن هفدهم تا اواسط قرن بیستم رشد تفکرات علمی تحت تأثیر مستقیم اثبات‌گرایی قرار داشت. اصطلاح فلسفه اثباتی را آگوست کنت رواج داد. این اصطلاح بعدها به‌صورت اثبات‌گرایی درآمد. او که از کشمکش‌های انقلابی خسته شده بود، خواهان ثبات بود. وی این نظم جدید را در برابر اصول متافیزیکی جست‌وجو می‌کرد. کنت که خواهان توسعه علم شناخت جامعه بود، روش‌های علوم طبیعی را الگوی مناسبی برای علم جدید می‌دانست. از روزگار کنت اصطلاح پوزیتیویسم برای مشخص کردن رویکردهایی به علوم اجتماعی با توجه به مجموعه عظیم داده‌ها و اندازه‌گیری‌های کمی و روش‌های آماری استفاده شده است (مجیدی، ۱۳۸۹: ۱۲۷).

جرم‌شناسان، آن‌ها را بر آن داشت تا دیوارها فرو ریزند و از جرمیت و تک‌بُعدی‌نگری خارج شوند. جرم‌شناسان تا چه هنگام قادر بودند که با آوار کردن تمام مشکلات بر مجرمان، ابعاد شخصیتی آن‌ها را لگدمال کرده و از آن‌ها موجوداتی بسازند متشکل از کروموزوم‌های ناقص و روان آشفته و یا شخصی فقیر در یک خانواده‌ی ازهم‌پاشیده و محیط نابه‌سامان. جرم‌شناسان باید از برج عاج پایین می‌آمدند، جیره‌خواری قدرت حاکم را فراموش می‌کردند و از نگاه به جرم به‌عنوان موضوع (بژه) واقعی دست می‌شستند. این اتفاقات با جرم‌شناسی انتقادی به منصفه ظهور رسید. از اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی این برجسب برای الصاق بر هر نظریه‌ای که به نحوی منتقد جرم‌شناسی تحقیقی یا به تعبیر منتقدان، جرم‌شناسی رایج، لیبرال، سنتی، رسمی یا جریان اصلی است، حتی نظریه‌ای مانند برجسب‌زنی که از لحاظ تاریخی قبل از آن است، به کار گرفته می‌شود. هاوارد بکر با طرح نظریه‌ی برجسب‌زنی آدر کتاب غریبه‌ها<sup>۳</sup> در سال ۱۹۶۳ از خوانش‌های جرم‌شناسی تحقیقی در مورد مجرم تا حدی فاصله گرفت و سؤال جرم‌شناسی از اینکه مجرمان چه نوع اشخاصی هستند؟ و چرا مرتکب جرم می‌شوند؟ به سؤال از اینکه چرا برخی رفتارهای خاص، جرم‌انگاری می‌شوند؟ تغییر پیدا کرد. از نظر بکر جامعه، کجروی را خلق می‌کند، به این معنا که «گروه‌های اجتماعی با تعیین قواعدی که نقض آن‌ها به کجروی شکل می‌دهد و با کاربرد این قواعد در مورد اشخاص خاص و زدن برجسب غریبه یا بیگانه به آن‌ها، کجروی را می‌آفرینند» (گوردون، ۱۳۸۸: ۶۲۰). برجسب‌هایی که برای ایجاد مقولات کجروی به کار گرفته می‌شوند، بیانگر ساختار قدرت جامعه هستند و قواعدی که انحراف به‌وسیله آن‌ها تعیین می‌شود و زمینه‌هایی که در آن، قواعد یادشده به اجرا درمی‌آیند، اغلب به‌وسیله «ثروتمندان برای فقرا، به‌وسیله مردان برای زنان، به‌وسیله بزرگسالان برای جوان‌ترها و به‌وسیله اکثریت قومی برای گروه‌های اقلیت چارچوب‌بندی می‌شوند» (گیدنز، ۱۳۹۳: ۱۶۲).

نظریه برجسب‌زنی به‌رغم نقاط قوت و بدیع بودن، نکوهش شد. منتقدین بر این باور بودند

1. Howard S. Becker
2. Labeling theory
3. Outsiders

که اندیشه بکر در مقابله با منابع ساختاری گسترده تر قدرت و اقتدار و هم چنین برطرف کردن اختلاف طبقاتی فاحش اجتماعی در ثروت و موقعیت ناتوان است و هم چنین به منافع سیاسی و اقتصادی گسترده تری که در بخش دولتی و صنعتی و مالی شرکتها تعبیه شده است، توجهی ندارد. در نتیجه نارضایتی از رویکرد تحقیقی و ضعف های نظریه برجسب زنی، گروهی از جرم شناسان را بر آن داشت تا اقدام به طرح یک نظریه کاملاً اجتماعی از انحراف و نه فقط یک بیانی از واکنش های اجتماعی، نمایند. در واقع نسلی از اندیشمندان به دنبال تغییر لنز جرم شناسان از شخصیت و وضعیت فرد منحرف و رفتار وی که در جرم شناسی تحقیقی برجسته بود، به سمت الگوهای اجتماعی و تاریخی بودند که انحراف را به عنوان موضوعی از مداخله اجتماعی دولت تحلیل کند. این تلاش باعث شد تا زمین کم یزرع جرم شناسی تحقیقی در اواخر دهه ی ۱۹۷۰ با رنگ جرم شناسی انتقادی که یک رویکرد رادیکال را به جرم و انحراف پیشنهاد نمود، درخشان شود. این رویکرد با سیمای نوین و متفاوتش یک طرح انتقادی را به کارزار فرستاد «که از حیث هنجاری متعهد به براندازی نابرابری های ثروت و قدرت است» (Taylor, Walton & Young, 2003: 281).

جرم شناسی انتقادی قائل به این موضوع است که جرم شناسی، دولتی بوده و خود را مقید به وضع اجتماعی موجود کرده است در حالی که بایسته آن است که برای کنترل جرم، پیگیر تغییر وضع اجتماعی موجود بود نه تحلیل آن. جرم شناسی انتقادی همچون چتری نظریه هایی که از ۱۹۷۰ میلادی به بعد متولد شدند، مانند جرم شناسی مارکسیستی،<sup>۲</sup> واقع گرایی چپ،<sup>۳</sup> فمینیستی،<sup>۴</sup>

1. Critical Criminology
2. Marxist criminology
3. Left realism
4. Feminist criminology

صلح‌طلب، فرهنگی و خبرساز<sup>۳</sup> را تحت پوشش انگاره‌های خود دارد.

جرم‌شناسی پست‌مدرن یا التقاطی<sup>۴</sup> نیز، به‌زعم اکثر جرم‌شناسان یکی از چشم‌اندازهای جرم‌شناسی انتقادی است (Schwartz & Feiedrichs, 2010: 480)، حال آنکه برخی بر این باورند خودِ جرم‌شناسی انتقادی، تجلی و بیانی از دیدگاه‌های پست‌مدرن است (Arrigo, 2010: 27). دیدگاه گروه اول، بیشتر به علت رویکرد انتقادی رادیکال و افراطی جرم‌شناسی پست‌مدرن نسبت به جرم‌شناسی تحقیقی و ترتب تاریخی پیدایش آن است، اما دیدگاه مخالف بر این است که جرم‌شناسی پست‌مدرن هرچند به شکلی که امروز بیان می‌شود از جرم‌شناسی انتقادی سابقه کمتری دارد، اما نظریه‌های مطروحه در آن از آب‌شخور پست‌مدرنیسم سیراب می‌شود که از دهه‌ی ۱۹۳۰ با نوشته‌های لاکان متولد شد و جرم‌شناسی انتقادی نیز در ردّ دستاوردهای جرم‌شناسی تحقیقی، پست‌مدرن عمل کرده است (نمودار شماره ۱).

1. Peacemaking criminology

2. Cultural criminology

3. Nwesmaking criminology

۴. عبارت ترکیبی *constitutive criminology* " که جرم‌شناسان پست‌مدرن در برخی موارد بر تحقیقات خود نهاده‌اند، دارای برگردان‌های مختلفی از قبیل جرم‌شناسی تأسیسی (شاملو؛ کاظمی جویباری، ۱۳۹۴: ۵۵)، جرم‌شناسی بنیادی (سلیمی، ۱۳۸۶: ۳۹۷)، «جرم‌شناسی مبنایی» و «جرم‌شناسی ایجاد‌ی یا ترکیبی» (صقاری، ۱۳۸۳: ۵۰۷) و «جرم‌شناسی برساخت‌گرایی» (کاظمی جویباری، ۱۳۹۴: ۶) است؛ لکن با توجه به چارچوب مطالعاتی نظریه‌پردازان این حوزه فکری و آغوش باز آن‌ها در پذیرش رویکردهای مختلف و گه‌گاه متضاد که منجر به حضور طیف وسیعی از قالب‌های فکری شده است، عنوان «جرم‌شناسی التقاطی» مناسب‌تر و رساتر به نظر رسید. این جمله از یوهان ولفگانگ فون گوته که بیان کرده است: «هر آنچه شایسته‌ی اندیشیدن بوده، پیش از این اندیشیده شده؛ تنها باید بکوشیم تا آن اندیشیده‌ها را بازاندیشی کنیم و بس»، شاید مناسب‌ترین جمله برای درک جرم‌شناسی التقاطی باشد، اما به دلیل اینکه خود نظریه‌پردازان التقاطی بر کارهای خود عنوان پست‌مدرن نیز نهاده‌اند، مانند مقاله‌ای از آریگو با نام «عدالت قضایی پست‌مدرن و جرم‌شناسی انتقادی» (Ariigo, 2003) و یا کتاب «نظریه‌های پست‌مدرنیستی و پساساختارگرایانه از جرم» به کوشش آریگو و میلووانویچ (Arrigo & Milovanovic, 2010) و به دلیل رایج‌تر بودن عنوان پست‌مدرن در فرهنگ‌نامه‌های جرم‌شناسی مانند فرهنگ‌نامه سیج (McLaughlin & Muncie, 2001) و هم‌چنین به علت جامع‌تر بودن، عبارت جرم‌شناسی پست‌مدرن اتخاذ شده است.

نمودار ۱: تحولات کلی جرم‌شناسی علمی از ۱۸۸۰ (۱۲۹۵) خورشیدی تا امروز (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۵: ۹۴۱)

<p>جرم‌شناسی علت شناختی = مطالعه عوامل شخصی، اجتماعی و وضعی بزه کاری</p>	<p>جرم‌شناسی نظری</p>	<p>جرم‌شناسی (به تعبیر جرم‌شناسان منتقد: جرم‌شناسی رایج-لیبرال-سنتی- رسمی-تحقق-اثباتی یا جرم‌شناسی جریان اصلی)</p>
<p>جرم‌شناسی پویا (دینامیک) = بررسی چگونگی تکوین جرم یا مطالعه فرایند گذار از اندیشه و طرح مجرمانه به عمل مجرمانه</p>		
<p>جرم‌شناسی حقوقی یا جرم‌شناسی سیاست جنایی و تکنیک‌های کیفری (به تعبیر ریمون گسن)</p>	<p>جرم‌شناسی کاربردی</p>	
<p>جرم‌شناسی بالینی</p>		
<p>جرم‌شناسی پیشگیری</p>		
<p>• جرم‌شناسی مارکسیستی (سوسیالیستی) • جرم‌شناسی مشهور به واکنش اجتماعی = نظریه‌های واکنش اجتماعی محور: تعامل‌گرایی، برجسب‌زنی، جرم‌شناسی رادیکال و جرم‌شناسی سازمانی • جرم‌شناسی فمینیستی • جرم‌شناسی سبز یا جرم‌شناسی حفاظت محیط زیست • جرم‌شناسی فرهنگی • جرم‌شناسی صلح‌طلب • جرم‌شناسی محکومان (زندانیان) • جرم‌شناسی خبرسازی • جرم‌شناسی روستایی • جرم‌شناسی پست‌مدرن (التقاطی) • و ...</p>	<p>جرم‌شناسی انتقادی (جرم‌شناسان منتقد، نظریه‌ها، پیش‌فرض‌ها، رویکردها و روش‌های مطالعاتی جرم‌شناسی علت شناختی و جرم‌شناسی پویا که آن‌ها را جرم‌شناسی عمل مجرمانه می‌نامند زیر سؤال می‌برند)</p>	
<p>به طور کلی مشروعیت علمی جرم‌شناسی و عنوان آن را زیر سؤال می‌برد و تأکید بر عبور از این رشته تخصصی دارد.</p>	<p>آسیب اجتماعی شناسی</p>	

به هر ترتیب، جرم‌شناسی پست‌مدرن به‌عنوان یک نظام فکری متأثر از پست‌مدرنیسم و با رویکردی انتقادی از سال ۱۹۹۶ با کتاب «جرم‌شناسی التقاطی؛ ورای پست‌مدرنیسم» اثر هنری و میلوانویچ متولد شد و با کتاب «جرم‌شناسی التقاطی در عمل: کاربردهای آن در جرم و عدالت» توسعه یافت. البته به‌طور قطع نطفه‌های پیدایش این نوزاد پست‌مدرنیسم و اندیشه‌های آن در جرم‌شناسی، بسیار پیش از دهه‌ی ۱۹۹۰ در نوشتگان رشته‌های مختلف علمی وجود داشته است، اما ضابطه‌مند، گروه‌بندی و اسلوب‌دار آن در جرم‌شناسی از کتاب‌های مذکور آغاز گشت و بسط یافت. برای نمونه نظریه‌ی هندسه فرکتال<sup>۳</sup> مندلبورت<sup>۴</sup>، اصل عدم قطعیت<sup>۵</sup> هایزنبرگ<sup>۶</sup>، ساخت‌گرایی اجتماعی<sup>۷</sup> برگر و لاکمن<sup>۸</sup>، جامعه‌شناسی پدیدارشناسی<sup>۹</sup> شوتس<sup>۱۰</sup>، ساخت‌یابی<sup>۱۱</sup> گیدنز<sup>۱۲</sup>، بازی‌های زبانی<sup>۱۳</sup> ویتگنشتاین<sup>۱۴</sup>، تبارشناسی<sup>۱۵</sup> میشل فوکو<sup>۱۶</sup>، فراواقعیت<sup>۱۷</sup> بودریار<sup>۱۸</sup>، نشانه‌شناسی مارکسیسم<sup>۱۹</sup> برگسن<sup>۲۰</sup> و در نهایت پست‌مدرنیسم اثباتی و شکاک روسنائو، از نظریه‌های مورد استفاده در ادبیات جرم‌شناسی پست‌مدرن است.

این تعداد بی‌شمار از نظریه‌ها، مطالعه کتاب‌ها و مقاله‌های مرتبط با جرم‌شناسی پست‌مدرن

- 
1. Constitutive Criminology, Beyond Postmodernism
  2. Constitutive criminology At Work, Application to crime and justice
  3. Fractal geometry
  4. Benoit Mandelbort
  5. Indeterminacy principle
  6. Heisenberg
  7. Social constructionism
  8. Berger and Luckmann
  9. Phenomenological sociology
  - 1 . Schutz 0
  - 1 . Structuration theory 1
  - 1 . Giddens 2
  - 1 . Language game 3
  - 1 . Wittgenstein 4
  - 1 . Genoeology 5
  - 1 . Michel Foucault 6
  - 1 . Hyperreality 7
  - 1 . Jaen Baudrillard 8
  - 1 . Semiotic Marxism 9
  - 2 . Albert Bergesen 0

را دشوار می‌کند، اما این خصیصه بیشتر به خاطر رویکرد پست‌مدرنیستی این دیدگاه است. به عبارت دیگر باید با یک ذهن پست‌مدرن نوشته‌های این جرم‌شناسی را مطالعه کرد. ذهن مدرن در خوانش متن همیشه به دنبال نتیجه، نقش‌های مثبت و منفی، حکم آخر و فراروایت نهایی است تا بتواند با خاطری آسوده، به این مهم نائل شود که با عقل خود حقیقت مطلق را یافته است، اما پست‌مدرنیسم یک فیلم با پایان باز است، نتیجه بستگی به خوانش خواننده و بیننده فیلم دارد و لقمه‌ای آماده نیست که در قالب یک فراروایت به خورد خواننده داده شود.

پست‌مدرنیسم از چارچوب و تعریف گریزان است، برتری هر تعریف و چارچوبی را بر دیگر تعاریف نادرست قلمداد می‌کند و بدین سان آغوشش برای هر نظریه‌ای باز است. در خوان گسترده پست‌مدرنیسم فضا برای نشستن همه‌ی نظریه‌ها وجود دارد؛ زیرا هیچ‌کس را دستی بر غذای دیگری نیست. در پست‌مدرنیسم هیچ نظریه‌ای ولی نعمت نظریه‌های دیگر نیست و هیچ فصل‌الخطابی وجود ندارد. پست‌مدرنیسم عروس هزار داماد است. آن‌ها برای بیان نظریه‌های خود فضایی را ایجاد می‌کنند که معنا در آن به سرعت قابل شناسایی نیست و هر خواننده‌ای از ظن خود یار آن می‌شود. توسعه یک نوع نوشتار خاص که در بردارنده‌ی تفسیرهای مختلف و گاهی متضاد باشد، رؤیای پست‌مدرنیسم است، بدین بیان که هیچ‌یک از راه‌های دانش و تفسیر بر دیگری برتری ذاتی ندارد. در نتیجه، این موضوع که خواننده نوشتگان پست‌مدرن، جرم‌شناسی پست‌مدرن و متعاقباً متن پیش رو، به دنبال برخی جهت‌گیری‌های مطلق‌انگارانه با ادبیات «باید، نباید، است و نیست» باشد، ناشی از آشنا نبودن با پست‌مدرنیسم و موضوعات متأثر از آن است.

جرم‌شناسی پست‌مدرن، در مورد بسیاری از نقاط کلیدی جرم‌شناسی مانند انسان، جامعه و ساختارهای اجتماعی، قانون و جرم با تبیین پست‌مدرنیستی و استفاده از نظریه‌های ذکر شده تحلیل‌هایی را ارائه کرده است، اما در این مقال بر آنیم تا به توصیف و تحلیل خوانش این جرم‌شناسی از جرم و علت‌شناسی جنایی بپردازیم. برای تحلیل مبانی پست‌مدرنیستی این جرم‌شناسی، ابتدا سبقه و صیغه پست‌مدرنیستی این جرم‌شناسی در عنوان اول، مطالعه و سپس در



عناوین دوم و سوم، با همان رویکرد پست‌مدرنیستی به ترتیب به بررسی مفهوم جرم و علت‌شناسی جرم می‌پردازیم.

### ۱. ریشه‌های جرم‌شناسی پست‌مدرن

اعتماد به عقل برای رسیدن به مدینه فاضله جایگزین ایمان به حقایق و حیانی دوران پیشامدرن گشت، اما به تدریج ناتوانی عقل در تحقق شعارهای خویش آشکار گشت. مشکلات طبقاتی و محرومیت‌هایی که به دلیل تبعیض نژاد و یا جنسیت و یا طبقه اجتماعی به بار آمد و همچنین ناتوانی و شکستی که مدرنیته در حل مشکلات اجتماعی مثلاً آلودگی، فقر و یا جرم با آن مواجه گشت، باعث شد که بسیاری از افراد ارزش‌اندیشه‌های علمی مدرن را زیر سؤال ببرند و گفتمان پست‌مدرن شکل گیرد. اصطلاح پست‌مدرن را نمی‌توان در چند واژه تعریف کرد؛ زیرا تعریف شدن، محدودیت به همراه دارد، درحالی که نظریه‌ی پست‌مدرن، از هر چارچوب محدودیت‌آوری گریزان است، لکن موضوعی که تمامی نویسندگان بر آن اتفاق نظر دارند، رد و انکار ادعای کشف حقیقت از طریق پارادایم نیوتونی و اثبات‌گرایی مورد نظر مدرنیته است.

۱. اصطلاح پست‌مدرن که به‌عنوان وجه‌مميز عرصه معاصر از عرصه مدرن فهمیده می‌شود، ظاهراً اولین بار در ۱۹۱۷ به‌وسیله فیلسوف آلمانی رودلف پانوتیس برای توصیف پوچ‌انگاری (نیهیلیسم) فرهنگ غربی قرن بیستم که مضمونی وام‌گرفته از نیچه بود به‌کار رفت (رشیدیان، ۱۳۹۰: ۳).

۲. پارادایم اثبات‌گرایی ماهیتی رئالیستی دارد؛ پیش‌فرض هستی‌شناسانه اثبات‌گرایی آن است که واقعیت مستقل از «فاعل شناسایی یا شخص مدرک» است و ماهیتاً قطعیت‌پذیر است. جهان‌بینی قطعیت‌گرا مرکب از چند سطح از پیش‌فرض‌ها است. لایه نخست پیش‌فرض‌های قطعیت‌گرا آن است که واقعیت، مرکب از موجودیت‌ها و رویدادهای مجزا است که می‌تواند به‌صورت سلسله‌مراتبی تجمیع شوند. فیزیک نیوتن بر این ایده استوار است که عالم مرکب از موکول‌ها، مولکول‌ها مرکب از اتم‌ها و اتم‌ها مرکب از ذرات است. ماهیت واقعیت فیزیکی را می‌توان به اجزای متشکل‌شده‌ی آن تحویل کرد. چنین پیش‌فرض‌هایی در علوم اجتماعی عمدتاً در دیدگاه نیوتنی استوارت میل در زمینه علوم اجتماعی بازتاب می‌یابد. او افراد را به‌منزله عناصر جامعه در نظر می‌گیرد و معتقد است که قوانین جامعه را می‌توان از مطالعه افراد استنتاج کرد. لایه دوم پیش‌فرض‌های قطعیت‌گرای آن است که موجودیت‌ها و رویدادها، روابط علی با معادله خطی دارند. سطح سوم پیش‌فرض‌های

نفی مرکزیت واحد، کلی و جهان‌شمول، مبارزه با بنیادگرایی، ماهیت‌گرایی و واقع‌گرایی، ساختگی بودن حقیقت، عدم قطعیت و تأکید بر بازی زبانی نامتجانس و ناهمگن از انگاره‌های اساسی تفکر پست‌مدرن است.

گفتمان پست‌مدرن با انگاره‌های پیش‌گفته به تدریج در حوزه‌های علمی مختلف اعم از علوم اجتماعی رسوخ کرد. پست‌مدرنیسم در علوم اجتماعی تلاشی است برای بازساخت راه‌هایی که از طریق آن‌ها ساختارهای اجتماعی به‌عنوان واقعیت تعریف شده‌اند. جامعه‌شناسان پست‌مدرن برتری هر اندیشه‌ی کارشناسانه‌ای را بر دیگر نظریه‌ها و اندیشه‌ها مردود می‌شمارند و هیچ ارجحیتی برای هیچ کس و هیچ مکتب فکری قائل نیستند. جرم‌شناسی پست‌مدرن در تبیین پست‌مدرنیستی جرم به شدت تحت تأثیر آموزه‌های «پائولین مری روسنائو» در کتاب «پست‌مدرنیسم و علوم اجتماعی» است. از چشم‌انداز وی دو دیدگاه پست‌مدرن در علوم اجتماعی وجود دارد؛ نخست پست‌مدرنیسم شکاک<sup>۲</sup> و دیگری پست‌مدرنیسم مثبت<sup>۴</sup>.

پست‌مدرنیست‌هایی که صرفاً روش‌های مختلفی را برای نقد ساختار شکنانه مطرح کرده و به کار گرفته‌اند، به‌عنوان پست‌مدرنیست‌های شکاک و بدبین شناخته می‌شوند؛ اما کسانی که عناصر بازبینی‌شده مدرنیسم را حفظ کرده‌اند و در کنار واسازی بر بازسازی و باز سازمان‌دهی نیز تأکید دارند به‌عنوان پست‌مدرنیست‌های مثبت شناخته شده‌اند (Bak, 1999: 17). جرم‌شناسان پست‌مدرن با پست‌مدرنیست‌های مثبت علقه بیشتری دارند تا به‌رغم واسازی نظریه‌های پیشین، بتوانند به بازسازی یک گفتمان جایگزین پردازند.

قطعیت‌گرا آن است که عالم به‌طور کامل قطعیت‌پذیر و به‌طور کلی پیش‌بینی‌پذیر است. به گفته صاحب‌نظران پیش‌بینی‌پذیری جامعه‌مبنای افسانه‌پارادایم نیوتنی است. برای مطالعه بیشتر رک به: دانایی فرد، حسن (۱۳۸۵)، کنکاشی در مبانی فلسفی تئوری پیچیدگی: آیا علم پیچیدگی صبغه پست‌مدرنیست دارد؟ فصلنامه مدرس علوم انسانی، ویژه‌نامه مدیریت و عقاری‌نسب، اسفندیار و ایمان، محمدتقی، (۱۳۹۲) مبانی فلسفی نظریه سیستم‌های پیچیده، روش‌شناسی علوم انسانی، س ۱۹، ش ۷۶.

1. Pauline Marie Rosenau
2. Postmodernism and Social science
3. Skeptical postmodernism
4. Affirmative postmodernism

### ۱-۱. پست‌مدرنیسم شکاک

پست‌مدرنیسم شکاک با ارزیابی منفی، بدبینانه و پوچ‌گرایانه استدلال می‌کند که عصر پست‌مدرن، عصر چندپارگی، خردشدگی، بی‌قراری، بی‌مفهومی و ابهام و یا حتی غیبت پارامترهای اخلاقی و هرج‌ومرج و آشفتگی اجتماعی، مرگ سوژه و مرگ مؤلف است. شکاکان، هیچ پایه و اساسی برای عینیت و حقیقت قائل نیستند. از چشم‌انداز آن‌ها، حقیقت یا وجود ندارد یا نمی‌تواند کشف شود و از واسازی برای تضعیف کردن تمامی ادعاهای مرتبط با حقیقت استفاده می‌کنند. با نفی حقیقت واحد، تمامی نظریه‌ها، به‌اندازه‌ی هم خوب و صحیح هستند و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند؛ بنابراین «تمامی منازعه‌ها و کشمکش‌ها پوچ و بی‌اساس تلقی می‌شود چرا که همه‌چیز نسبی است» (Arrigo, Milovanovic & Schehr, 2005: 36).

دانشمندان علوم اجتماعی مدرن، جامعه را متغیر می‌بینند. ولی تجزیه و تحلیل خود را در مورد وقایع جامعه به‌عنوان یک قانون، ثابت، لایتغیر و اصیل می‌شمارند. نظریه‌پرداز اجتماعی پست‌مدرن، جامعه را متغیر و خود را متغیر می‌بیند و تجزیه و تحلیل خود را از جامعه، نه به‌عنوان یک قانون بلکه به‌عنوان یک نگرش متغیر مطرح می‌کند (روسناو، ۱۳۸۱: ۲۹). در پست‌مدرن هیچ چیز قابل تعریف نیست، زیرا همه‌چیز در زمان و مکان متغیر است. در این نگرش تعریف واقعیت عینی ناممکن است. اشتباه گذشتگان این بود که فکر می‌کردند قادر به شناخت جهان هستند، چون حقیقت منتظر کشف شدن است، اما در پست‌مدرن این شیفتگی وجود ندارد و از منظر پست‌مدرنیست‌ها واقعیت برساختی اجتماعی متأثر از فضا و زمان‌های گوناگون است. علم اجتماعی مدرن علیت را پذیرفته است و پیش‌گویی و پیش‌بینی را امری متقن و ضروری قلمداد می‌کند، اما جامعه‌شناسی پست‌مدرن قائل به «بینامتنیت» است. در این دیدگاه هر متنی به متن دیگر ربط دارد و یک متن «نه واحدی خودمختار و مستقل از ایدئولوژی، سیاست و زندگی

#### 1. Intertextuality

افراد و تاریخ، بلکه در پیوند فشرده با این منابع است» (رشیدیان، ۱۳۹۴: ۱۴۰)، لذا باز کردن این گره‌های کور ناممکن است.

بازتاب انگاره‌های پست‌مدرنیسم شکاک بر دو مقوله جرم و علت آن، صرفاً نفی و واسازی بدون ارائه یک راه کار جایگزین و بازسازی است. با توجه به نسبی بودن حقیقت، جرایم به‌عنوان یک ابژه واقعی قابل بررسی نیستند. به‌طور مثال، از نظر فوکو این روابط قدرت از طریق گفتمان است که سوژه‌ها و ابژه‌های جرم را شکل می‌دهد و در نهایت به‌عنوان بخشی از واقعیت جرم قلمداد می‌شوند (Henry and Milovanovic, 1996: 110). در نتیجه اگر روابط قدرت تغییر کند سیاهه جرایم نیز تغییر می‌کند. در ارتباط با علت جرم نیز شکاکان با توجه به بینامتنیت و پیچیدگی و آشفتگی بودن جهان برقراری رابطه بین جرم و علت آن را غیرممکن می‌دانند (Henry and Milovanovic, 1996: 152). در نتیجه جرم‌شناسان پست‌مدرن سعی دارند تا در بیشتر موضوعات از پست‌مدرنیسم شکاک تبری جویند و خود را پست‌مدرنیسم مثبت بنامند تا در ورطه‌ی پوچ‌گرایی و نهیلیسم گرفتار نشوند و در نتیجه بتوانند راه کاری برای کاهش صدمات جرم ارائه کنند.

## ۲-۱. پست‌مدرنیسم مثبت

جرم‌شناسان پست‌مدرن برآنند که برای دفع گرایش‌های پوچ‌گرایانه و نهیلیستی در پست‌مدرنیسم نیاز به یک چارچوب مثبت از پست‌مدرنیسم است. پست‌مدرنیست‌های مثبت نیز مثل شکاکان، حقیقت کلی و جهان‌شمول و این ایده که حقیقت در «جای خاموش» در انتظار کشف است، ارد

۱. نیچه پرسید که چه کسی، پیشاپیش، می‌تواند ثابت کند که در پدیدارهای پیش‌روی ما که هنوز آن را نمی‌شناسیم، معنایی نهفته است؟ چرا از این راه نرویم که قبول کنیم این خواست خود ماست که این پدیدار معنا داشته باشد؟ چرا معنایی که همچون حقیقت نهایی و نهایی متن یا پدیدار معرفی می‌شود، تأویلی تازه ندانیم که خودمان به دلیل کارکرد رانه‌ای (که نیچه نام آن را «خواست قدرت» گذاشته است) آن را آفریده‌ایم؟ حقیقت چیزی نیست که جایی باشد تا شاید یافته و کشف شود.

می‌کنند، اما بسیاری از آن‌ها، امکان شکل مخصوصی از حقیقت محلی، شخصی و جمعی را می‌پذیرند و بر بازگشت سوژه تأکید می‌کنند.

پست‌مدرنیست‌های مثبت برای حقیقت و تئوری جانشین و قائم‌مقام در نظر می‌گیرند. آن‌ها بر انواع مسلمی از روایت‌های خرد و نه فراروایت‌ها تأکید می‌ورزند. به‌عنوان مثال روایت‌های سنتی مثل، امثال و حکم، افسانه، داستان‌های شیرین و دلنشین، داستان‌های تخیلی، تکه‌پاره‌ها، قطعات، داستان‌های عامیانه و خرده داستان‌ها را تحسین می‌کنند. داستان‌های سنتی بر زندگی بومی متمرکز است، نه ادعای حقیقت دارد و نه مدعی تئوری جامع است و هیچ تعمیم تئوریک یا حقیقت‌غایی را مطرح نمی‌کند. روایت انسان سنتی، اشتباه را می‌پذیرد، تناقض و نسبیّت را قبول دارد (روستائو، ۱۳۸۱: ۱۴۶).

جرم‌شناسان پست‌مدرن با توجه به انگاره‌های پست‌مدرنیسم مثبت در جست‌وجوی این هستند تا در عین واسازی به بازسازی نیز پردازند. آن‌ها در عین تکذیب هرگونه مطلق‌انگاری در شناخت حقایق، به حقایق نسبی و موقتی باور دارند، لذا در مورد پدیده‌ای به نام جرم، آن‌ها به‌طور کامل منکر وجود آن نمی‌شوند، بلکه در عین تکذیب وجود رفتارهایی که در تمام زمان‌ها و مکان‌ها جرم بوده‌اند، به آسیب‌های موقتی، زودگذر و قابل تغییر باور دارند. هم‌چنین آن‌ها به‌رغم هم‌سویی با شکاکان در رد رابطه علیت خطی و پیش‌بینی‌پذیری، بر این هستند که با توسل به نظریه‌های جدید مانند نظریه‌ی آشوب می‌توان به نظمی در این بی‌نظمی دست یافت و جهان را،

---

بل چیزی است که باید آفریده شود و به یک فراشد، یا به خواستی، خواست پیروزی که در خود نهایت ندارد، نام بخشد. ارائه حقیقت باید همچون فراشدی بی‌پایان (تعیین‌کنندگی فعال) باشد و نه همچون آگاه شدن از چیزی در خود بسته و تعیین شده. حقیقت معادلی است برای خواست قدرت (احمدی، ۱۳۹۴: ۸۴).

۱. یک فرا روایت داستان عمده فراگیری است که می‌تواند در مورد اعتبار همه داستان‌های دیگر، دلیل بیاورد، توضیح دهد و اظهار نظر کند؛ یک مجموعه جهان‌شمول یا مطلق از حقایق که ظاهراً از محدودیت‌های اجتماعی یا نهادی یا بشری فراتر می‌رود.

نه به طور کامل، بلکه با احتمالات پیش بینی کرد. در نتیجه رویکرد جرم‌شناسان پست مدرن منجر به بازاندیشی در دو مقوله مفهوم و علت جرم می‌شود که در ادامه مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

## ۲. مفهوم جرم

شاید هیچ واژه‌ای در فرهنگ حقوقی و جرم‌شناسی به اندازه واژه جرم، از تعریف گریزان نباشد. بخشی از این اتفاق ناشی از تعریف مدور این واژه است. به طور مثال در ماده ۲ قانون مجازات اسلامی «جرم هر فعل یا ترک فعلی است که توسط حاکمیت با مجازات همراه می‌شود»، بدین سان، در قانون جرم تعریف ذاتی و فی نفسه ندارد، بلکه متکی و منوط به وجود مجازات است. علاوه بر این، اختلاف نظرهای فراوانی پیرامون این موضوع وجود دارد که چه رفتارهایی را با ضمانت اجرای کیفری همراه کنیم تا وصف جرم به خود بگیرند. در نتیجه، می‌توان گفت با نسبت فرهنگی و تاریخی و تا حدی دلخواهی و اختیاری در چستی جرم و مصادیق آن مواجهیم. در واقع چون هیچ تعریف عینی از جرم و اینکه چه رفتاری جرم محسوب می‌شود وجود ندارد، هر تعریفی از جرم قابل توجه و ریشه در بنیان‌های فکری معرف آن دارد. نظریه‌های جرم‌شناسی در تعریف جرم را می‌توان با توجه به دو ویژگی بررسی کرد: اول اینکه، نظریه‌های جرم‌شناسی در شناخت جرم قائل به بافتار قانونی هستند یا بافتار فراقانونی و دوم اینکه، از منظر نظریه‌های جرم‌شناسی آسیب به چه چیز یا چه کسی و با چه کیفیتی باید جرم تلقی شود؟

در مورد موضوع اول، برخی از متون جرم‌شناسی در نقطه شروع تحلیل‌های خود تعریف قانونی جرم را پذیرفته‌اند و جرم را هر رفتاری می‌دانند که در قانون با مجازات همراه باشد. نظریه پردازان مکتب کلاسیک کمی فراتر رفته‌اند و جرم را «فعل یا ترک فعل عمدی در نقض قوانین کیفری تلقی می‌کنند که بدون هیچ دفاع و توجیهی ارتکاب یافته و توسط حاکمیت با مجازات همراه می‌شود.» (Henry & Milovanovic, 1996: 99). اندیشه عمدی بودن رفتار ناشی از دیدگاه کلاسیک در مورد انسان است، مبنی بر اینکه انسان‌ها افرادی محاسبه‌گر و عقلانی هستند و بر مبنای سود و زیان اقدام به انجام رفتار می‌نمایند. به معنای دیگر باور به آزاد بودن انسان در انتخاب

یکی از گزینه‌های پیش رو منجر به تعریف جرم در بستر عنصر معنوی و پذیرش مسئولیت کیفری برای وی می‌شود. برخی دیگر از تعاریف در مورد جرم نه با تکیه بر انسان، بلکه ناشی از مفروضات مدرنیستی در مورد جامعه است. این اندیشه‌ها، ترتیب‌بندی می‌شوند از دیدگاه کلاسیک که در شناخت جرم قائل به اجماع است و باعث می‌شود حاکمیت اقدام به تعریف جرم نماید (مانند تعریف دورکیم از جرم)<sup>۱</sup> تا دیدگاه تضاد و انتقادی که جرم را برساختی اجتماعی در جهت تأمین منافع قدرتمندان می‌داند و در نتیجه با رد گزینش‌گری قانون‌گذار در جرم‌انگاری، اعتقاد به بافتاری فراقانونی در شناخت جرم دارد که به موجب آن باید برخی جرم‌انگاری‌ها و

۱. در خصوص ماهیت جرم از نگاه پوزیتیویستی، دو رویکرد را می‌توان از یکدیگر جدا کرد: از نظر جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان پوزیتیویست، «جرم» عبارت است از: هر فعل یا ترک فعلی که مخالف افکار و وجدان عمومی باشد، اعم از اینکه مورد حمایت قانون‌گذار قرار گرفته باشد، یا نه. به تعبیر دقیق‌تر، هرگونه سرپیچی از وفاق عمومی موجود، درباره ارزش‌ها و هنجارهای جامعه جرم است. این تلقی، از تعریف جرم در قالب ملاک قانونی ابا دارد، بلکه ملاک را قواعد پذیرفته‌شده در جامعه قرار می‌دهد. لذا گاه از اصطلاح «جرم اجتماعی» استفاده می‌کند. برخی مواقع نیز اصطلاح «جرم طبیعی» در این خصوص به کار برده می‌شود. در مقابل پوزیتیویسم حقوقی به همان تعاریف قانونی بسنده می‌کند. بر اساس این مکتب، «جرم» حاصل اراده حکومت است. این اراده در قالب وضع مجازات برای برخی اعمال تجلی پیدا می‌کند. جرم نه ذات و ماهیتی دارد و نه از وجودی پیشینی برخوردار است، بلکه جرم بودن یک عمل، تابع اراده حکومت است. قانون‌گذار حتی الزامی به پیروی از هنجارهای موجود در جامعه ندارد. به عنوان نمونه، جان استین از بزرگان پوزیتیویسم حقوقی، در تعریف خویش از حقوق، آن را تابع «تمایل اعلام شده حاکم مبنی بر انجام چیزی» و «وضع ضمانت اجرا برای عدم انجام آن» تلقی کرده است. به نظر می‌رسد دورکیم به‌نوعی هر دو رویکرد را با پاره‌ای تغییرات، با یکدیگر جمع کرده است و به تعریفی تلفیقی از جرم رسیده است. از دیدگاه وی، جرم عملی است که اولاً وجدان جمعی جامعه را جریحه‌دار سازد. ثانیاً، توسط قانون‌گذار برای آن مجازات در نظر گرفته شود. دورکیم، گاه جرم را چنین تعریف می‌کند: ما اعمالی را مشاهده می‌کنیم که همه آن‌ها بر یک صفت خارجی دلالت دارد و وقتی انجام گرفت جامعه واکنش خاصی را در برابر آن‌ها به خرج می‌دهد که کفر یا جزا نامیده می‌شود. ما از این اعمال، گروهی مخصوص می‌سازیم و آن‌ها را در ستون مشترکی می‌گذاریم؛ یعنی به هر فعلی که سبب مجازات شود جرم نام می‌دهیم. برای مطالعه بیشتر رک به: جاویدی، مجتبی، (۱۳۹۵)، ماهیت جرم از دیدگاه دورکیم، با رویکردی روش‌شناسانه، معرفت فرهنگی اجتماعی، شماره ۲۹.

جرم‌زدایی‌ها صورت گیرد. بدین ترتیب، برخی نظریه‌ها قائل به بافتار قانونی در تعریف جرم هستند و صرفاً رفتارهایی را جرم تلقی می‌کنند که در قانون با ضمانت اجرای کیفری همراه هستند و بسیاری از نظریه‌ها، بافتاری فراقانونی در هستی جرم را مدنظر قرار می‌دهند و بدین سان خود را از چارچوب نگاه رسمی خارج می‌کنند و در پی تغییر در سیاهه جرایم هستند.

جرم‌شناسان پست‌مدرن با پذیرش دیدگاه اخیرالذکر، جرم را چیزی ورای نقض قوانین نوشته که از وفاق اجتماعی حول ارزش‌ها و هنجارها منتج شده است، می‌دانند. تعاریف قانونی از جرم، صرفاً مجموعه‌های انتخابی از صدمات و بی‌عدالتی‌ها هستند. نظریه پست‌مدرن استدلال می‌کند که تعاریف قانونی جرم، از بررسی بافتار یا معنای جرم ناتوان است و جنبه‌های تکاملی و دائم‌التغییر گفتمان را که منجر به ساخت و تفسیر اینکه چه اشکالی از گفتمان مجرمانه هستند را در نظر نمی‌گیرد و هم‌چنین تفاسیر قانونی از جرم در درک و بررسی اوضاع و احوالی که به موجب آن گفتمان فعال انسانی مجرمانه می‌شود ناتوان است (Bak, 1999: 27). جرم‌شناسان پست‌مدرن با جامعه‌شناسانی موافق‌اند که جرم را برساختی اجتماعی و به‌عنوان صدمه و خسارت محسوب می‌کنند و منبع اصلی این صدمه را ساختار قدرت با تأکید بر زبان می‌دانند. روابط نامتناسب قدرت مبتنی بر ساختارهای تمایز شریایی را فراهم می‌کند که جرم را به‌عنوان صدمه تعریف می‌کند. بدین سان این جرم‌شناسی برای جرم و قانون به‌عنوان معرف آن، حقیقت ذاتی قائل نیست، موضوعی که متأثر از پست‌مدرنیسم است.

در پست‌مدرن حقیقت امر ثابتی نیست و در جهان واقعیتی وجود ندارد. حقیقت ناشی از عملکرد انسان‌ها در جهان خارج است. هیچ امری اعم از جرم، حقیقت ذاتی ندارد و شناخت هر متنی بستگی به ذهن و اندیشه خواننده آن دارد که این ذهن نیز در زنجیرهای زمانی و مکانی است. به معنای دیگر، محقق زمانی که با واقعیت ذهنی خود زندگی می‌گذراند، آن واقعیت را بخشی از حقیقت ناپیوسته‌ی وجودی موضوع مورد مطالعه قلمداد می‌کند و در مقابل، مخالفان آن رویکرد را انسان‌های ناآگاهی خطاب می‌کند که غرق در برداشت‌های سوءگیرانه خود شده‌اند و امیدی به بازگشت آن‌ها از دریای مواج جهل مرکبشان وجود ندارد؛ حال آنکه رقیب



نیز همین برداشت را دارد. این باور جرم‌شناسان پست‌مدرن منجر به نسبی‌گرایی در شناخت جرم و متعاقباً انکار قانون به‌عنوان حقیقت نهایی برای شناخت جرم توسط آن‌ها می‌شود؛ نتیجه‌ای که با کمی تعمق قطعاً دور از واقعیت بوده و منجر به تغییر نگاه نسبت به قانون به‌عنوان کتاب عقلانی بشری می‌شود.

برای نمونه در تعریف جرم از منظر نویسندگان ایرانی، برداشت‌های متفاوتی وجود داشته است. نویسندگانی که ذهن خود را با حقایق حقوق غربی ساخت‌بندی کرده‌اند، با نصب‌العین قرار دادن اصل قانونی بودن جرم، وجود هر چیزی غیر از قانون را برای تعریف و شناخت جرم غیر قابل قبول تلقی می‌کنند و بر این باورند که تنها معرف جرم، قانون است و از طرف دیگر فقهایی که غیر از دیدگاه اسلامی خود وجود هیچ شناختی را بر نمی‌تابند مردم را ملزم به آگاهی از کلیه کتب فقهی می‌دانند. چه راحت برترین اصل حقوقی که پایه‌های عدالت کیفری را تشکیل می‌دهد، بازیچه به‌ظاهر اندیشمندان حقوقی می‌شود. چگونه جرم را تعریف و مصادیق آن را شناسایی کنیم، حال آنکه تکلیف بر ما روشن نیست. مگر نه آن است که جهل به قانون رافع مسئولیت نیست؟ قانون، کدامین قانون که بین متخصصان آن، مفهوم و تعریف روشنی ندارد. حتی اگر در قوانین ایران به‌رغم ارجاعات مکرر به شرع، قائل به اصل قانونی بودن جرم باشیم، باز هم به نظر می‌رسد، مضحک‌ترین اصلی که در حقوق کیفری وجود دارد، اصل قانونی بودن جرم و مجازات است. قانون مملو است از کلمات تفسیر‌بردار که در این تفاسیر، هر مفسری، تفسیر خود را حقیقت نهایی و مطابق با اراده خداوند، وجدان جمعی جامعه و عدالت تلقی می‌کند

۱. برای نمونه از این نویسندگان که به‌رغم وجود ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و ارجاعات مکرر قانونی به شرع همچنان به رعایت اصل قانونی بودن جرم ایمان دارند ر ک به: اردبیلی، محمدعلی (۱۳۹۲)، حقوق جزای عمومی، چاپ سی‌ویکم، تهران: نشر میزان.

۲. قانون‌گذار ایرانی به‌رغم تصریح قانون اساسی به پذیرش اصل قانونی بودن جرم، در بسیاری از مواد قانونی برای شناخت رفتار به‌عنوان جرم و احکام آن، مخاطب قانون را به شرع ارجاع داده است. برای نمونه می‌توان از مواد ۱۵، ۱۷، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۵۸، ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی نام برد.

و چه مظلوم‌اند این محک‌های سنجش که به نام آن‌ها چه رفتارهایی که جرم تلقی نشده و چه واکنش‌های کیفری که صورت نمی‌گیرد.

برای درک این مطلب مثال‌هایی مطرح می‌کنیم. مثال اول، در ماده ۱۰ ق.م.ا و در راستای اصل عطف به ماسبق نشدن که از نتایج اصل قانونی بودن جرم است، منظور قانون‌گذار از عبارت «مقررات و نظامات دولتی» مشخص نیست، آیا این عبارت صرفاً شامل تعزیرات غیر منصوص شرعی می‌شود یا به‌طور کلی شامل تعزیرات، اعم از منصوص و غیر منصوص می‌شود؟ البته از کنار این موضوع گذر کنیم که قانون‌گذار عبارتی را در قانون به کار برده است به نام «تعزیرات منصوص شرعی» و بسیاری جرایم را از این نوع می‌داند، در حالیکه خود قانون‌گذار نتوانسته آن جرایم را تعریف و مصادیق آن را شمارش کند. مثال دوم، قانون در بسیاری از مواد قانونی برای جرم تلقی کردن یک رفتار یا مجازات مرتکب، معیار «شرع» را مطمح نظر قرار داده است، برای نمونه در ماده ۱۴ ق.م.ا مجازات حدی، مجازاتی است که موجب، نوع، میزان و کیفیت اجرای آن در «شرع مقدس» تعیین شده است، اما نکته بسیار مهم، مبهم بودن شرع است. متخصصان این حوزه در قوه مقننه و شورای نگهبان در تعیین ملاک شرع، اختلاف نظر دارند. در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰، سه جرم حدی «افساد فی الارض»، «ساب‌النبی» و «بغی» مورد تصریح قانون‌گذار قرار نگرفته بود، در حالی که در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ این سه جرم به قانون مجازات اسلامی افزوده شد و جالب آنکه سه جرم حدی «ارتداد»، «بدعت» و «سحر و جادو» نیز در پیش‌نویس قانون مجازات اسلامی وجود داشت که در تصویب نهایی از قانون حذف شد و جالب‌تر آنکه در جرم «افساد فی الارض» در ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی تعریفی از این جرم ارائه شده است که هیچ پیشینه شرعی نیز ندارد. مثال سوم اینکه قانون‌گذار در ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی صراحتاً اقدام به نقض اصل قانونی بودن جرم کرده است و در جرایم حدی منابع معتبر اسلامی را ملاک قرار داده است. در حالی که خود قانون‌گذار در شناخت منابع اسلامی ناتوان است و هر زمان برداشت نسبتاً متفاوتی از آن‌ها ارائه می‌دهد، تمامی افراد جامعه باید نسبت به آن‌ها اشراف داشته باشند.

این سه مثال که به واقع مشتی از نمونه خروارهای نقض اصل قانونی بودن جرم است، این نتیجه را به همراه دارد که اصل قانونی بودن جرم، به عنوان معیار سنجش و شناخت جرم که از دستاوردهای مدرنیته است، هیچ حقیقت ذاتی ندارد و بسیار متزلزل، از هم گسیخته و نمادین است. خرد بشری حتی در وضع درست این اصل ناتوان است که البته این ناتوانی ناشی از نسبی بودن مفاهیم و حقایق نیز است. هر امری نسبی است و بستگی به فضا و زمان معرف آن دارد، حتی در جرایم ثابت شرعی ما مشاهده می‌کنیم که برخی از این جرایم نه ثابت هستند و نه شرعی.

علاوه بر ابهام در اینکه در شناخت جرم به کدامین منبع باید مراجعه کرد، خود جرم، چیستی و ماهیت واحد و ثابتی ندارد، حتی در جرایمی که هر یک از ما گمان می‌بریم در هر زمانی و فضایی جرم بوده و سرزنش می‌شده‌اند، مانند قتل، با کمی تدقیق متوجه خواهیم شد که گمان نادرست داشته‌ایم. سلب حیات از دیگری نیز گاهی اوقات نه تنها مذموم نیست، بلکه ستایش نیز می‌شود. تفاوت عملیات استشهادی و انتحاری، نسبت به یک عمل واحد، در نگاه انسان‌ها است. کشتن یک همسر خیانت‌کار، خواهی که مرتکب رابطه‌های خلاف عرف و شرع شده است و حتی شخصی که در خیابان لحظه‌ای نگاه نادرست به ناموس فرد داشته است، در کشورمان از منظر برخی افراد که «غیرت» را بالاترین ویژگی انسانی می‌دانند رفتاری قابل تقدیر و تأیید است، لکن برای کسانی که اعتقادی به رفتارهای خشونت‌آمیز ندارند، حرکتی ناپسند و مجرمانه تلقی می‌شود. البته این نه بدین خاطر که گروه دوم غیرت ندارند، بلکه غیرت نیز مفهومی نسبی است و حقیقت واحدی ندارد.<sup>۱</sup>

---

۱. این نسبی‌گرایی و عدم اعتبار برای حقیقت واحد، منجر به آن شده است که منتقدان از همه جهت پست‌مدرنیسم را رد کنند. آن‌ها ادعا می‌کنند که پست‌مدرنیسم چیزی بیشتر از ذهن‌گرایی، نسبی‌گرایی و پوچ‌انگاری نیست. به معنای دیگر عقب نشینی از واقعیت و بی‌طرفی علم منجر به نسبی‌گرایی و بدتر از آن پوچ‌انگاری می‌شود. پوچ‌انگاری یک مصیبت فاجعه‌بار است، چون امکان هر شناختی را رد می‌کند و قضاوت اخلاقی را چیزی بیشتر از یک ترجیح ذهنی یا وفاق قراردادی نمی‌داند و در نتیجه هر عقیده‌ای خوب است به همان اندازه که دیگری خوب است! همان‌طور که این محققان اشاره کرده‌اند اگر

در نتیجه با دخالت دیدگاه پست‌مدرن در شناخت مفهوم جرم، نمی‌توان برای تعریف جرم قائل به وجود حقیقتی به نام قانون شد و جرم را پدیده‌ای حقیقی در بافتار قانونی دانست؛ چراکه اولاً، خود قانون فارغ از تمام اشکالات شناختی در تعریف جرم، کتابی گزینش شده توسط قدرتمندان است که صرفاً برخی از صدمات را جرم‌انگاری کرده و تکیه بر آن برای تعریف جرم، بازتولید قدرت حاکم است. یکی از بزرگ‌ترین موانع بر سر راه کسب آزادی و پیشرفت غرق شدن در واقعیت ستمگرانه است. وظیفه ستم رام کردن است و برای اینکه آدمی پیش از آن صید آن نشود، باید از آن به درآید و بر آن چیره گردد. در نتیجه پذیرش صرف قانون یعنی تبدیل شدن انسان به محجوری که توانایی تعقل خود در شناخت بد و خوب را از دست داده است و هر روز گوش به فرمان قیم‌های خود است تا برای او مشخص کنند که چه باید بکند و نکند و در این میان اگر ذره‌ای از مسیر تعیین شده خارج شود با چماق حمایت از جامعه آن‌چنان بر سر او کوفته می‌شود تا علم بیشتری بر جهل خود پیدا کند و آسان‌تر و شدیدتر تن به پذیرش قانونی بدهد که عالمان برای وی نوشته‌اند. تسلیم محض متفکران حقوقی جامعه به قانون (موضوعی که در اکثر کتاب‌های درسی حقوقی دیده می‌شود) از حقوق‌خوانان افرادی می‌سازد که ناخودآگاه به سربازان قدرت حاکم برای سرکوب افراد جامعه در صورت عدم پذیرش قانون تبدیل می‌شوند. ثانیاً، سیاهه جرایم دائماً در حال تغییر است، فلذا نمی‌توان برای آن اعتباری در شناخت جرم قائل شد. ثالثاً، در همان جرایمی که در قانون تعریف شده‌اند، نیز نمی‌توان مصادیقش را به‌طور کامل تعیین کرد؛ زیرا قانون‌گذار به‌ناچار، البته گاهی اوقات به‌عمد، از کلمات تفسیر بردار استفاده می‌کند و با توجه به نسبی بودن دیدگاه افراد، مصادیق متفاوتی می‌توانند در آن تعریف، داخل و از آن خارج شوند. البته امری که در این مورد عدالت را تا حدی به قدرت گره می‌زند این است

---

در نهایت تعریف مفاهیمی مانند حقیقت، دانش، پیشرفت، نظم و عدالت غیر ممکن است، در مورد جامعه و رویدادهای جامعه، نظم بشری و یا مواجهه با نظم اجتماعی چه چیزی می‌توان گفت؟ اگر هیچ راهی برای شناخت و ساخت یک استدلالی که بهتر و قوی‌تر از دیگری باشد وجود ندارد، آن وقت «تمام قضاوت‌ها اعم از حقوقی، اخلاقی یا سیاسی، دلبخواهی و اختیاری است و این دلبخواهی بودن یا منجر به آنارشیسم می‌شود یا استبداد و دیکتاتوری» (Hunt, 1990: 524).

که در این نسبت، ملاک، افراد جامعه نیستند، بلکه قضات صادرکننده رأی هستند و در فضای گزینش‌گری قضات با تفکر و ایدئولوژی خاص و عدم دخالت هیئت منصفه در اکثر جرایم این امر منجر به بازتأیید نظام حاکمیتی می‌شود. به معنای دیگر هر جا قانون‌گذار که البته بسیار فراوان است، برای شناخت جرم به شرع یا عرف یا فرد معقول جامعه ارجاع داده است، ملاک تفسیر هیچ‌یک از این‌ها افراد جامعه یعنی مخاطبان قانون نیستند. شرع و عرف همان است که از نگاه قضات محترم مشروع و متعارف باشد و شهروند معقول جامعه نیز همان‌ها می‌باشند و بدین‌سان می‌توان اذعان کرد، نگارش قانونی مبهم و تفسیربردار و گزینش قضاتی با نگرش خاص با توجه به نسبی‌گرایی می‌تواند منجر به نقض حقوق شهروندان و البته تأییدی برای عدم اعتماد به قانون شود. رابعاً، محصور کردن تعریف جرم به بافتار قانونی، منجر به تأیید گزینش‌گری نظام حاکم و تأیید فراروایت قانون می‌باشد، در حالیکه پست‌مدرن از پذیرش هر فراروایتی سر باز می‌زند.

اما جرم‌شناسی پست‌مدرن، در عین انکار هرگونه حقیقت مطلق به نام جرم و فراروایت مشروع‌ساز آن مانند قانون، وجود آسیب‌های موقتی و زودگذر به‌مثابه‌ی حقایق موقت را به رسمیت می‌شناسد و بدین‌سان هم‌خانواده‌ی پست‌مدرنیسم مثبت است. نتیجه‌ای که در شناخت و تعریف جرم از نسبی‌گرایی موجود در پست‌مدرنیسم می‌توان بیان کرد، این است که قانون‌گذار از این زاویه به جرم‌انگاری نگاه کند که این فرایند گزینش‌گری، حقیقت مطلق نیست، بلکه حقیقتی زودگذر و موقتی است، فلذا در واکنش نیز مجازات‌هایی را برای آن‌ها مقرر نماید که موقتی باشند و به‌طور کامل فرد را از زندگی محروم نکند. برای نمونه به‌طور قطع در جرایم تعزیری در ایران مجازات اعدام و حبس ابد باید لغو شود. حالِ مادران، فرزندان و همسران محکومینی که به جرم حمل مواد مخدر بر چهارپایه‌های مرگ خود ایستادند را چه کسی درک می‌کند، هنگامی که نظاره‌گر تغییر قوانین در جهت حذف اعدام مواد مخدر هستند. لذا دخالت نسبی‌گرایی شاید در گزینش رفتار ما را به این نتیجه برساند که در نهایت، برای تبدیل نشدن به حکومت آنارشیستی، قانون‌گذار، بنا به هر دلیلی باید جرم‌انگاری می‌کند، اما می‌توان اذعان

کرد که باور به پذیرش نسبی گزایی می تواند هر قانون گذار و مأمور اجرای قانونی را از تعصب و سخت گیری در واکنش و مجازات تا حدی دور نماید.

در مورد موضوع دومی که ابتدای گفتار مورد اشاره قرار گرفت، رفتاری بایستی جرم تلقی شود که در آن «آسیب به دیگری» وجود داشته باشد، اینکه «دیگری» چه چیزها و چه کسانی محسوب شوند و اینکه «آسیب» چه کیفیتی داشته باشد تا در سیاهه جرایم وارد شود بین نظریه های جرم شناسی متفاوت است. کسانی که دیگری محسوب می شوند در دسته بندی های مختلفی قرار می گیرند مانند جامعه، افراد جامعه، نظم عمومی، مصرف کننده، بشریت، گروه های اقلیت دارای قدرت مانند دولت یا حاکمیت، سازمان ها و افراد فاقد قدرت مانند زنان، اطفال، اما اینکه آسیب باید چه کیفیتی داشته باشد امری نسبی تر از گروه های مورد آسیب است. به طور مثال شاید وارد کردن آسیب جنسی توسط مرد به زن در اکثر نظام های حقوقی یا دیدگاه حقوقدانان و جرم شناسان رفتاری مجرمانه و ناپسند تلقی شود، اما در مورد اینکه آیا تماس جنسی با همسر قانونی بدون رضایت وی آسیب تلقی می شود یا خیر، پاسخی به قطعیت و شمول حالت اول وجود نخواهد داشت. کما اینکه قانون گذار ایرانی چنین رفتاری را جرم تلقی نکرده است.

با توجه به برداشت فوق، نظریه پست مدرن جرم را بر دو گونه دسته بندی می کند که عبارت اند از: جرایم تقلیل گر و جرایم سرکوب گر<sup>۱</sup>. جرایم تقلیل گر زمانی اتفاق می افتد که افراد نسبت به کیفیاتی که دارا می باشند دچار زیان می گردند. این امر می تواند ناشی از سرقت اموال آنان باشد یا شأن و منزلت آنان به دلیل جرایم مبتنی بر نفرت مورد خدشه واقع شود. جرایم سرکوب گر زمانی رخ می دهد که انسان ها محدودیت هایی را تجربه می کنند و یا از دسترسی آنان به موقعیت مورد علاقه شان جلوگیری می شود. آنان ممکن است که از دستیابی به اهداف شغلی به دلیل تبعیض نژاد و یا جنسیت باز بمانند و یا با «سقف شیشه ای» مواجه شوند (Henry and Milovanovic, 2003, 59). در نتیجه صدمات تقلیل گر یا سرکوب گر می تواند مبتنی بر هر

1. Crimes of reduction
2. Crimes of repression

ضابطه‌ای مانند اقتصادی، سیاسی، اخلاقی، حقوق بشر، جایگاه اجتماعی و وضعیت روانی باشد. هر ضابطه‌ای را که در نظر بگیریم با توجه به توضیحات فوق‌الذکر جرم، یا فرد را از جایگاهی که دارد دور می‌کند و یا در راه وی بر سر رسیدن به جایگاهی که دوست دارد، مانع ایجاد می‌کند. در نتیجه جرم‌شناسی پست‌مدرن وجود آسیب را به رسمیت می‌شناسد و آن را کتمان نمی‌کند و حتی نوع آسیب و گروه مخاطب آن را نیز گسترش می‌دهد لذا به دنبال پاسخ به اینکه چرا برخی افراد مرتکب این رفتارهای آسیب‌رسان می‌شود نیز برآمده است که در ادامه مورد بحث قرار می‌گیرد.

### ۳. علت‌شناسی جنایی

نمی‌توان در جرم‌شناسی از مفهوم جرم سخن گفت، ولی در مورد علت جرم نظری بیان نکرد. جرم‌شناسی پست‌مدرن نیز از این امر مستثنی نیست. تفکر مدرنیستی در علت‌شناسی مبتنی بر تعیین‌گرایی فیزیکی نیوتون است که در جرم‌شناسی خود را در قالب شکل تحقیقی یا اثباتی نشان می‌دهد. پارادایم نیوتنی بر نوعی فلسفه مکانیکی استوار است که ادعای چارچوب‌های قطعی و مطلق را به صورت کامل، جامع و غیر مشروط برای پدیده‌های جهان دارد. از چشم‌انداز نیوتن «سیستم‌ها قانونمند و قطعیت‌پذیراند. هرگونه حالت آتی یک سیستم را می‌توان با آگاهی از نیروهایی که بر سیستم و شرایط اولیه آن وارد می‌شوند، پیش‌بینی کرد». مختصات دکارتی، ابعاد دارای عدد صحیح، انتگرال، فضای خطی و ... علوم دقیقه را برای یک پیشگویی قدرتمند و بدون نقص از آینده مجهز می‌سازد. رسیدن به نسخه واحد که جامع و مانع برای درمان همه مشکلات انسانی و اجتماعی باشد و انسان را بر تخت الهی برای تسخیر جهان بنشانند و به او قدرت پیش‌بینی آینده و تسلط بر آن را بدهد امری مورد تقدیس در تفکر مدرن بر اساس پارادایم نیوتنی است. موضوعی که جرم‌شناسی مدرن و تفکر غالب بر ذهن ما نیز ناخودآگاه خواستار آن است. در اکثر نوشتگان و تحلیل‌های جرم‌شناسی، نویسندگان و نظریه‌پردازان به دنبال شناخت چرایی جرم و تبدیل آن به یک دستورالعمل کلی برای همه انسان‌ها در هر فضا-زمانی می‌باشند، هدفی که

به شدت توسط پست مدرنیست‌ها مورد انتقاد قرار می‌گیرد. آن‌ها جهان را متفاوت می‌بینند و به وسیله نظریه‌ی آشوب و کوانتوم، عدم قطعیت، عدم تعین و عدم تناسب را نقاط کلیدی در تحلیل‌ها می‌دانند. تفکر پست مدرنیستی بر آن است که همه سیستم‌های موجود در طبیعت از جمله سیستم‌های اجتماعی، انسانی و بسیاری از سیستم‌های طبیعی، سیستم بسته نیستند که قابلیت تحلیل به وسیله‌ی فیزیک نیوتونی را داشته باشند و بتوان با اطلاعات اولیه آینده‌ی آن را پیش‌بینی کرد، بلکه سیستم‌های باز و پیچیده با متغیرهای بی‌شمار هستند که برای فهم آن‌ها نیاز به نظریه‌های ذکر شده است.

جرم‌شناسی پست مدرن نیز در تحلیل چرایی ارتکاب جرم در کنار نظریه‌هایی همچون تبارشناسی<sup>۱</sup> و تحلیل گفتمان<sup>۲</sup>، قائل به پیچیده بودن انسان و روابط اجتماعی و انسانی است و برای فهم این سیستم پیچیده از نظریه آشوب<sup>۳</sup> استفاده می‌کند. دلایل ارتکاب جرم در نظریه‌های جرم‌شناسی مدرن تابع یک نمودار خطی است<sup>۴</sup>، اما بر اساس نظریه آشوب، علل ارتکاب جرم تابع دینامیک غیرخطی<sup>۵</sup> و بسیار حساس به شرایط اولیه است.

1. Genealogy
2. Discourse analysis
3. Chaos theory

۴. این بینش‌ها در جرم‌شناسی ناشی از پارادایم غالب مدرنیته یعنی پارادایم نیوتنی است. از نظر نیوتن طبیعت ماشین خوش رفتاری است که خداوند با قوانین معینی آن را به کار انداخته است، اگر این قوانین را پیدا کنیم می‌توان طبیعت را تحت اختیار قرار داد. در این چارچوب، تغییرات قابل پیش‌بینی، پیشگیری و برنامه‌ریزی می‌باشد. در پارادایم نیوتنی، سازمان به‌مثابه ماشینی است که با یک طرح دقیق از پیش تعیین شده و با استقرار انسان‌ها به‌عنوان اجزای این ماشین در محل‌های تعیین شده قادر خواهد بود در مسیری که برای آن پیش‌بینی شده است، حرکت کند. بر اساس این پارادایم روابط علت و معلولی در یک جهان ساده و بی‌آلایش به‌طور متوالی، به ترتیب تقدم و تأخر و به‌صورت خطی هستند. در واقع همه چیز قابل کنترل است و تعادل و نظم یک امر مقدس می‌باشد (مرادی؛ شفیعی سردشت، ۱۳۹۰: ۹۶).

5. Non-linear dynamic



نظریه آشوب، برای فهم نظام‌های پیچیده و آشوبناک که مشخصه‌هایی مانند غیرقابل پیش‌بینی بودن، غیرخطی بودن، حساس به شرایط اولیه و ... دارند، به کار گرفته می‌شود و از چشم‌انداز نظری «سازگار با پارادایم پست‌مدرن است که با تأکید بر پیچیدگی و تنوع آزمون و تجربه، پارادایم اثبات‌گرایی جبرگرا را به چالش می‌کشد» (Levy, 1994: 169). بهترین مثال برای درک مشخصه‌های ذکرشده در بستر نظریه آشوب مثال «اثر پروانه‌ای» است، مبنی بر اینکه بال‌زدن یک پروانه در آسیای شرقی می‌تواند منجر به طوفانی در آمریکای شمالی شود. در فضای حقوق کیفری و جرم‌شناسی، البته با کمی دقت، این بال‌های پروانه که بر رفتار انسانی تأثیر می‌گذارند و طوفانی به نام جرم را به راه می‌اندازند بسیار قابل لمس‌تر از مثال ذکرشده هستند. چه اختلافات خانوادگی غیر قابل اهمیتی که قتل‌های متعددی را رقم زده است و چه بسیار شرایط زمانی و مکانی متفاوت که یک انسان متعهد و وظیفه‌شناس را به رئیس کوره‌های انسان‌سوزی تبدیل کرد و بالاتر از آن، چه اشخاصی که یک تغییر کوچک در سرنوشتشان، تقدیر میلیون‌ها انسان را تغییر داده و هزاران مجرم و بزه‌دیده خلق کرده است. به‌طور قطع ادعای پیش‌بینی آینده که در فیزیک نیوتونی و جرم‌شناسی تحققی موجود است و لاپلاس با این نوشته که «حالت فعلی عالم ممکن است معلول حالت قبلی و علت حالت بعدی تلقی شود و اگر حالت عالم در لحظه آفرینش آن با تمام جزئیاتش برای یک ریاضی‌دان بی‌نهایت دانشمند، کاری مشخص می‌بود، چنین موجودی می‌توانست همه سرنوشت جهان را تماماً بخواند. هیچ چیز برای وی نامعین نمی‌بود

### 1. Butterfly effect

۲. در سال ۱۳۹۵ جوانی ۲۶ ساله در فهرج کرمان به علت اختلافات زناشویی به خانه پدر همسر خود رفته و همه اشخاص حاضر در خانه (که ۱۰ نفر بوده‌اند) را غیر از همسر خود می‌کشد (به نقل از خبرگزاری مهر):

<http://www.mehrnews.com/news/3894402>

۳. روانکاو اسرائیلی دادگاه که آیشن را معاینه کرده بود، «او را کاملاً طبیعی، طبیعی‌تر از آنچه من خود را طبیعی می‌دانم» توصیف کرد (ایلن، ۱۳۷۶: ۱۹۶).

۴. هیتلر دو بار برای ورود به دانشکده هنر اقدام می‌کند ولی هر دو بار مردود می‌شود. چه بسا اگر شرایط اولیه یک تفاوت کوچک می‌کرد و وی مشغول هنر نقاشی می‌شد دیگر نه جنگ جهانی رخ می‌داد و نه ...

و آینده و گذشته جهان در جلو چشم وی حاضر بود» (قدردان قرملکی، ۱۳۸۹:۶۳)، به آن ایمان دارد، در اکثر اوقات رویایی دوست‌داشتنی برای در آغوش گرفتن آینده‌ای امن و به دور از خطر است.

البته به نظر می‌رسد، جبرگرایی و تعین‌گرایی در همه نظریه‌های جرم‌شناسی مدرن و نه فقط جرم‌شناسی تحقیقی نهفته است؛ زیرا مگر می‌شود به دنبال رابطه‌ی علی و تعیین چرایی جرم بود ولی قائل به جبرگرایی نبود. به عبارت ساده‌تر، هنگامی که می‌گوییم علل ارتکاب جرم را یافته‌ایم، با اقدامات مختلف اعم از پیشگیری کیفری و غیر کیفری می‌توانیم ارتکاب جرم را کاهش دهیم و مجرمان بالقوه را از ارتکاب جرم منصرف کنیم، باور به این داریم که اگر به عقب برگردیم و آن علت را از بین ببریم و یا در وضع کنونی در افراد حاضر در جامعه آن علت‌ها را نابود کنیم، دیگر معلولی به نام جرم به وقوع نخواهد پیوست. بدین‌سان عقیده به رابطه‌ی علی خطی، ناگزیر و ناخودآگاه ایده جبری بودن نظام‌های طبیعی و انسانی را به همراه خواهد داشت و متعاقباً به ما القاء می‌کند که می‌توانیم آینده را تحت کنترل خود درآوریم، اما پست‌مدرنیسم معتقد است که تمام رویکردهای موجود برای جلوگیری از جرم یا کاهش آن سرابهایی بیش نبوده‌اند و ما همچنان در حال آزمون و خطا هستیم. لذا از چشم‌انداز پست‌مدرنیسم، اعتقاد به نظم و رابطه‌ی علی خطی در همه سیستم‌های طبیعی و انسانی برای متفکر مدرن، همچون مادری داغدار است که مرگ فرزند خود را باور نداشته و بر مزار او گریه نمی‌کند. واقعیت اینکه پیش‌بینی آینده و رفتارهای انسانی به‌طور کامل امکان‌پذیر نیست، با کتمان آن از بین نمی‌رود و باید بپذیریم که فیزیک نیوتنی حاکم بر جرم‌شناسی، قادر به پاسخ‌گویی خیلی از مسائل و چرایی‌ها نیست و به همین علت جرم‌شناسان پست‌مدرن بیش‌ازحد به نظریه آشوب در تحلیل‌های خود برای حل این سیستم‌های پیچیده وابسته هستند.

سه مفهوم مورد استفاده در نظریه‌ی آشوب عبارت است از: ۱. دینامیک یا پویایی غیرخطی،

۲. هندسه فرکتال، ۳. جاذبه‌های غریب یا ربایش‌گرهای شگرف.

۱. غیر خطی بودن رفتار سیستم دلالت بر این موضوع دارد که تغییرات در سیستم مورد نظر می‌تواند منجر به رفتار غیرقابل پیش‌بینی و کنترل شود. جوامع انسانی، سیستم‌های پیچیده‌ای هستند که توصیف آن‌ها مستلزم تعداد زیادی متغیر و پارامتر آزاد است که این امر می‌تواند منجر به تغییرات غیرخطی این سیستم پیچیده شود و متعاقباً تعیین وابستگی رفتار سیستم به تمامی این متغیرها غیرمقدور است؛ بنابراین تغییر ناچیز یک متغیر یا ظهور متغیرهای جدید در این سیستم پیچیده می‌تواند منجر به بروز وضعیت غیرقابل پیش‌بینی شود و مشخص نیست که سرانجام چه چیز به وجود می‌آید و سیستم مورد مطالعه چه واکنشی نسبت به این تغییرات خواهد داشت.

بنابراین سیستم با تغییرات کوچک در یکی یا تعدادی از متغیرهای آن می‌تواند دچار تحولات بزرگی شود. به‌طور مثال به یاد آوریم کاریکاتوری را که در ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۸۵ در صفحه «کودک و نوجوان» روزنامه ایران با شمارگان حدوداً ده هزار چاپ شد که استفاده از واژه «نه من» به زبان آذری آثاری مانند تظاهرات گسترده در آذربایجان، زخمی و دستگیر شدن تعدادی از تظاهرکنندگان، به آتش کشیده شدن برخی از مکان‌های عمومی مانند بانک ملی در تبریز، توقیف روزنامه ایران به مدت ۵ ماه و محکومیت کاریکاتورست آن را به دنبال داشت (روزنامه اعتماد، ۱۳۸۵، شماره ۱۱۲۲). در نتیجه علتی خرد همچون یک واژه، معلول‌هایی در حوزه حقوق کیفری ساخت که به هیچ‌وجه قابل پیش‌بینی نبود و به نظر می‌رسد هیچ کدام از نظریه‌های جرم‌شناسی مدرن، قابلیت تحلیل جرایم و محکومیت‌هایی که بدان واسطه پیش آمد را نداشته باشد.

۲. نظریه آشوب، به جای این که متکی بر هندسه اقلیدسی باشد، مبتنی بر هندسه فراکتالی است. مندلبورت مشخص کرد که سیستم‌های طبیعی توسط ابعاد فرکتال، شکنه‌ای و کسرهای گویا

تشکیل شده‌اند تا توسط ابعاد اقلیدسی و کسرهای صحیح (Schehr, 1999: 259) و بدین‌سان ارزش‌های حقیقت فرکتالی هستند، لذا دسته‌بندی‌های مطلق‌انگارانه به درست یا نادرست، خوب یا بد، سلامتی یا بیماری، گناه‌کار یا بی‌گناه، عادلانه یا ناعادلانه افسانه‌های سودمندی هستند که از لحاظ اجتماعی برای ترویج اهداف ایدئولوژیکی خاصی ساخت‌بندی و درک شده‌اند، در حالی که همه موارد ذکر شده با سطح و درجه‌ای از اطمینان می‌توانند درست باشند و بستگی فراوانی به شرایط مشاهده‌گر، سیستم مورد آزمایش و ابزار آزمایش دارند. به‌طور مثال «اقدامات خیرخواهانه ستایش می‌شوند؛ زیرا به مردم نیازمند کمک می‌شود. خشونت عمدی و تصادفی را محکوم می‌کنیم چون مردمی که مستحق آسیب نیستند، آسیب می‌بینند» (Cowling, 2006: 8). البته گاهی اوقات این نتایج می‌تواند معکوس باشد. خشونت عمدی برای ناتوان کردن کسی که در شرف ارتکاب به قتل است، می‌تواند درست محسوب و کمک به نیازمندی که توانایی پرداخت فاضل دیه برای قصاص قاتلی که بر حسب اتفاق مجرم شده است را ندارد، کاری نادرست تعبیر شود. نظریه‌ی آشوب، بدین بیان، هرگونه اطمینان به نتایج مرسوم و هرگونه پایه‌ای برای قضاوت‌های اخلاقی را متزلزل می‌سازد. در نتیجه با امعان نظر از جرم‌شناسان پست‌مدرن و دخالت هندسه فرکتالی در تحلیل اموری که حقیقی جلوه می‌کنند علاوه بر سعی در تغییر سیاهه جرایم، می‌توان به رابطه‌ی مستقیم علت‌شناسی با چیستی جرم نیز اشاره کرد؛ به عبارت دیگر، در پاسخ به سؤال چیستی جرم به دنبال این هستیم که چرا باید جرم‌انگاری کنیم و چه رفتارهایی و چرا جرم‌انگاری می‌شوند یا باید جرم‌انگاری شوند، اما در

۱. واژه فرکتال برای اولین بار توسط بنوا مندلبروت ریاضیدان فرانسوی لهستانی الاصل در سال ۱۹۷۵ ابداع شد. مندلبروت تحقیقات خود را از سال ۱۹۶۰ شروع کرد ولی اولین بار کلمه فرکتال را در مقاله‌ای در سال ۱۹۷۵ در مورد شکل سواحل انگلستان به کار برد. مندلبروت وقتی بر روی تحقیقی پیرامون طول سواحل انگلیس مطالعه می‌کرد به این نتیجه رسید که هرگاه طول سواحل با مقیاس بزرگ اندازه گرفته شود بیشتر از زمانی است که مقیاس کوچک‌تر باشد. لذا در این معنا اندازه شی بستگی به واحد اندازه‌گیری سوژه دارد (کرم، ۱۳۸۹: ۷۳)

علت‌شناسی در جست‌وجوی این هستیم که چرا انسان‌ها مرتکب رفتارهایی می‌شوند که باور به جرم بودن آن‌ها داریم.

پر واضح است پاسخ به سؤال نخستین و تغییر سیاهه جرایم، پاسخ متفاوتی در سؤال دوم به همراه خواهد داشت. به‌طور مثال، با جرم‌زدایی از «نگهداری تجهیزات ماهواره‌ای» در حقوق ایران، دیگر پاسخ به اینکه چرا برخی افراد مرتکب جرم نگهداری تجهیزات ماهواره‌ای می‌شوند، نیاز نیست. لذا جرم‌شناسان پست‌مدرن با الهام از هندسه فرکتال و اینکه باور به جرم بودن رفتار، متأثر از مشاهده‌کننده و ابزارهای وی است، به نسبی تلقی کردن حقایق و متعاقباً به علت‌شناسی نسبی نیز نزدیک می‌شوند.

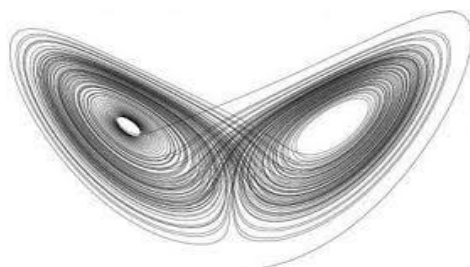
۳. سیستم‌های پیچیده به‌طور عام، خصیصه‌ای را از خود بروز می‌دهند که ریاضی‌دان‌ها به آن‌ها ربایش‌گر یا جاذبه می‌گویند. ربایش‌گرها نمایان‌گر وضعیت‌هایی‌اند که سیستم می‌تواند، بسته به خصایص خود، در آن وضعیت‌ها مستقر شود (آبرامز، ۱۳۹۴: ۴۷). حتی سیستم‌هایی که بی‌نظمی دارند، دارای نقاط مشخصی هستند که آن‌ها را به هم پیوند می‌زند و این نقاط همان جاذبه‌ها هستند که در سیستم اجتماعی افراد جذب آن می‌شوند. جاذبه‌های غریب برخلاف سایر جاذبه‌ها که نوعی نظم و قابلیت پیش‌بینی دارند، از منظر یا مناظر گوناگون بی‌نظم و آشفته‌اند، ولی از منظر یا منظرهای دیگر دارای نظم هستند. هرچه افق دید گسترده‌تر باشد، یافتن جاذبه‌های غریب ممکن‌تر و قدرت پیش‌بینی بیشتر خواهد بود (الوانی، ۱۳۹۰: ۴۴۸). این جاذبه‌ها موسوم

۱. جرم‌شناسان پست‌مدرن از چهار نوع جاذبه نام می‌برند: ۱. جاذبه نقطه‌ای (Point attractor)؛ ۲. جاذبه محدود (Limit attractor)؛ ۳. جاذبه چنبره‌ای (Torus attractor)؛ ۴. جاذبه غریب (Strange attractor). برای مطالعه بیشتر در این مورد رک:

Milovanovic, Dragan, (1997), Chaos, Criminology and Social Justice, Prager publishing.

۲. فرض کنیم در یک صبح آفتابی در ایوان، برای لذت بردن از زیبایی‌های صبح‌گاهی نشسته‌اید و در رؤیایی شیرین فرو رفته‌اید، دریاچه‌ای را در نظر بگیرید که جنگلی سبز آن را دربر گرفته است و پرندگان که در حال خنک کردن خود در

به جاذبه‌های پروانه‌ای هستند، به این دلیل که در جذب شدن بین دو نقطه در نوسان و تردید هستند (شکل ۱).



شکل ۱

اگر رفتارهای به‌هنگار و اجتماعی را بال چپ پروانه و رفتارهای نابه‌هنگار و غیر اجتماعی را بال راست پروانه تصور کنیم، سپس در واقعه‌نگاری رفتارهای واحد یک شخص معین، می‌توانیم مشاهده کنیم که همان شخص با اجتماعی شدن و شرایط و اوضاع و احوال یکسان بین رفتارهای مفید و غیرمجرمانه و رفتارهای خسارت‌آور و مجرمانه در افت‌وخیز است. جایی که عدم قطعیت در بیشترین حد خود قرار دارد، نقاط اتصال بین دو بال است و گرایش به هر کدام از این دو بال وابستگی زیادی به شرایط اولیه دارد. توضیحی از جاذبه‌های غریب در نظریه فنون خشتی‌سازی دیوید ماتزا وجود دارد. از دید وی، «عامل انسانی میان مجموعه‌ای از اعمال قانونی و غیر قانونی انتخاب می‌کند» (ولد و دیگران، ۱۳۹۰، ۲۸۲) و این انتخاب در جاذبه‌های غریب با قطعیت قابل تعیین نیست و با کوچک‌ترین پارامتری نتایج غیرقابل پیش‌بینی به وقوع خواهد پیوست. به‌طور

آب دریاچه هستند... ناگهان بنا به دلایلی توجه شما به پشت سرتان جلب می‌شود. صدای تیک‌تاک ساعت که با صدای موتور یخچال درآمیخته است، برای لحظه‌ای شما را از آن احساس خارج می‌کند. بدین ترتیب اگرچه ممکن است چشمتان بر آن صفحه باشد، ولی ذهنتان جای دیگری است. در این حال شما اسیر دو جذب‌کننده هستید که از دو زمینه کاملاً متفاوت برخوردارند. هرچقدر به سمت یکی کشیده شوید، از دیگری دور می‌شوید. به نظر می‌رسد سیستم‌های پیچیده ذاتاً اسیر چنین تنش‌هایی هستند؛ آن‌ها دائماً تحت نفوذ چندین جذب‌کننده قرار دارند که در نهایت زمینه جذب‌کننده غالب، رفتار سیستم را آشکار می‌سازد (مرادی و شفیع‌ی سردشت، ۱۳۹۰: ۱۰۴).

مثال «یک تغییر کوچک در میزان مالیات، در حقوق کار و در تحولات بازار ممکن است تغییرات بزرگی را در ورشکستگی، اعتصاب‌ها، بیکاری و وندالیسم به وجود بیاورد» (Young, 1997: 81). در نتیجه جاذبه‌های غریب، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری رفتار و انتخاب فرد دارند و به دلیل آزادی در رفتار و افزایش انتخاب‌های افراد، رفتار بسیار متغیر و خیلی کم، قابل پیش‌بینی است.

در نتیجه جرم‌شناسان پست‌مدرن با توسل به نظریه‌ی آشوب و مبانی و مفاهیم آن همچون هندسه‌ی فرکتال و جاذبه‌ها سعی در فهم سیستم پیچیده روابط انسان در جامعه دارند. امری که نظریه‌های جرم‌شناسی مدرن به راحتی نادیده می‌گرفتند، متغیرهای بسیار روابط انسانی، عامل‌های بسیار تاثیرگذار بر رفتار آنان و نتیجه‌های غیرقابل پیش‌بینی آن است، در حالی که با توجه به شرایط اولیه‌ی بی‌شمار و حساسیت بسیار رفتارهای انسانی به آن‌ها باید دنبال نظمی در این بی‌نظمی بود که قطعاً با توجه به دینامیک خطی قابل تحلیل نیست. دنیای پست‌مدرن خاکستری است. مرز بین خوب و بد و انسان بزه‌کار و غیر بزه‌کار مرزی طبیعی نیست بلکه مرزی ساختگی توسط اذهان مدرن ما انسان‌ها است.

از منظر دیگری با تکیه بر نظریه آشوب موضوع را بررسی می‌کنیم. علوم مدرن ناشی از تقابل دوتایی‌ها مانند زن/مرد، خوب/بد، حاضر/غایب و ...، همیشه به دنبال خودی و غیرخودی بوده است و به این طریق به شناخت هر موضوعی اقدام کرده است. در جرم‌شناسی نیز، نظریه‌پردازان با اعتقاد به این تقابل دوتایی، بین شهروند مطیع قانون و ناقض قانون مرز کشیده، ارتکاب جرم را ناشی از عوامل درونی یا بیرونی با نمودار خطی دانسته و در نهایت برای شناخت چرایی جرم و متعاقباً کاهش آن نظریه‌های مطلق را به رسمیت شناخته‌اند. هم‌چنین، طبق نظریه‌های مدرنیستی، مجرمان فقط به ارتکاب جرم می‌پردازند و رفتارهای قانونی آن‌ها نیز پوششی برای فعالیت‌های مجرمانه‌شان است. از این نحوه برخورد نتیجه‌ای در حوزه علت‌شناسی نمایان می‌شود، مبنی بر اینکه اگر به عقب برگردیم و یا به بیان ساده‌تر اطلاعات اولیه را دقیق داشته باشیم، در آینده انسانی خواهیم ساخت کاملاً خوب که به هیچ‌وجه مرتکب جرم نمی‌شود، اما اگر واقع‌نگر باشیم

خواهیم دید که انسان‌ها سیاه و سفید نیستند بلکه خاکستری هستند. مجرمان تمام روز را به ارتکاب جرم مشغول نیستند و افراد قانونی نیز چه بسیار جرایمی که مرتکب شده لیکن هنوز مورد نوازش فرشته عدالت قرار نگرفته‌اند.

یک کلاهبردار، تمام اموالی را که به دست می‌آورد از راه حيله و فریب نیست و یک تاجر خوش‌نام نیز اموال بسیاری را برای سود بیشتر به قیمت پایین‌تر می‌خرد با این آگاهی که منشأ آن غیر قانونی است. هم‌چنین علت ارتکاب رفتارهای مجرمان نیز تابع یک رابطه خطی نیست. از کجا مشخص است که اگر جهان را از ابتدا دوباره آغاز کنیم مجدداً به اینجا خواهیم رسید؟ برای درک این باور «نادر» فیلم جدایی «نادر از سیمین» ساخته اصغر فرهادی را به یاد آوریم. شخصی که مرتکب ضرب و جرح عمدی، توهین و یا شاید سقط جنین شده و هم‌چنین به ضابطان دادگستری نیز دروغ می‌گوید، لکن قانون‌مدارترین شهروند داستان است، چراکه سرشار از ارزش‌های اخلاقی برای کمک به خانواده و دیگر رفتارهای اجتماعی است. چه کسی می‌تواند در راستای نظریه‌های جرم‌شناسی بگوید برای عدم ارتکاب جرم توسط نادرهای جامعه، باید مجازات جرایم را افزایش داد و کارکرد آن‌ها را تقویت کرد، باید حالت خطرناک آن‌ها را از بین برد، باید آن‌ها را از خرده‌فرهنگ‌های مجرمانه دور کرد، آن‌ها را در محیط‌های سالم قرار داد و هزاران باید دیگر که جرم‌شناسان مدرن هر روز با فریاد «یافتیم یافتیم» به یک نوع از آن چنگ می‌زنند و بر قانون‌گذاران تحمیل می‌کنند.

هیچ‌کدام از این‌ها دلیل ارتکاب جرم مذکور نیست که بخواهیم به عقب برگشته و آن را اصلاح کنیم. علاوه بر این چه کسی می‌تواند بگوید که اگر سیستم را به عقب برگردانیم و مجدداً آغاز کنیم باز هم «نادر» مرتکب این جرم می‌شد. اگر وی به رفتن به خارج رضایت می‌داد و همسر وی در خانه می‌ماند و نیازی به پرستار نبود سقط‌جنینی هم در کار نبود و یا اگر پرستار داستان زودتر رسیده بود و برای پدر «نادر» چنین وضعیتی پیش نمی‌آمد و هزاران هزار حالت دیگر و شرایط اولیه که امکان تغییر در نتیجه را به همراه داشت. انسان‌ها خوب خوب و بد بد نیستند، بلکه انسان‌ها گاهی خوب و گاهی بد هستند و سیستم خوب یا بد بودن آن‌ها به‌طور کامل



قابل پیش‌بینی نیست. بین «حر» بودن و «حر» شدن جمله‌ای فاصله است. در نتیجه جرم‌شناسی پست‌مدرن با این نوع نگرش، منجر به تغییر زاویه دید نسبت به علت‌شناسی جرم می‌شود و از خوانش‌های تک‌ساحتی و ساده‌انگارانه فاصله می‌گیرد.

### برآمد

جوهره‌ی جرم‌شناسی پست‌مدرن به‌عنوان یکی از زیرشاخه‌های جرم‌شناسی انتقادی این است که جرم و کنترل آن را نمی‌توان از کلیت زمینه‌های فرهنگی و ساختاری بر ساخته و نظم‌گرفته با گفتمانی که در آن تولید شده است جدا دانست. این جرم‌شناسی جدید از طریق تحلیلی سیناپسی، به اتصالات در هم پیچیده جرم با روابط بسیار پیچیده اجتماعی می‌پردازد.

در جرم‌شناسی پست‌مدرن سوژه‌های انسانی فعالانه مسئول ایجاد جهان خود با دیگران هستند، جهانی که به‌طور هم‌زمان واکنش‌نشان می‌دهد و هویت خود سوژه را نیز شکل می‌دهد. از طریق تعامل اجتماعی توسط زبان و نشان‌ها، افراد تفاوت‌ها را تشخیص داده و ارزیابی می‌کنند، مقوله‌ها را می‌سازند، فعالیت‌های خود برای انعکاس این مقوله‌ها را سازمان‌دهی می‌کنند و در باور به واقعیتی که از آن ساخته شده است سهیم می‌شوند.

در این نظریه تعریف قانونی از جرم پذیرفته نیست و آن‌ها جرم را هر رفتار آسیب‌رسان به هر شخص یا گروهی تلقی و آسیب را نیز به دو دسته تقسیم می‌کنند. اول آسیب‌های تقلیل‌گر و دوم آسیب‌های سرکوب‌گر. آسیب‌های تقلیل‌گر اصولاً جرم‌انگاری شده‌اند، مانند جرایم علیه اموال، اما آسیب‌های سرکوب‌گر به‌ندرت مورد اشاره قرار می‌گیرند، به‌طور مثال اینکه قوانینی وجود دارد که زنان را از رسیدن به مشاغلی خاص در جامعه منع می‌کند نوعی آسیب سرکوب‌گر است. البته در این نظریه به علت سبقه‌ی پست‌مدرنیستی هیچ امری مطلق نیست و مفهوم جرم نیز از این اصل مستثنی نیست. جرم مفهومی نسبی ناشی از شرایط فضا-زمانی آن و برساختی اجتماعی است. در نتیجه نباید خود را محدود به قانون به‌عنوان فراروایت برتر در شناخت جرم کرد.

در جرم‌شناسی پست‌مدرن دینامیک خطی در علت‌شناسی جرم، جایگاهی ندارد و نظریه پردازان این رویکرد برآنند تا با فهم سیستم پیچیده روابط اجتماعی و دینامیک غیرخطی به چرایی جرم پردازند. به معنای دیگر رویکرد تک ساحتی و تک علتی که در جرم‌شناسی‌های قبل از آن وجود دارد، به‌طور کامل رد می‌شود. علت جرم را نمی‌توان تا حد یک مشکل زیستی، روانی یا اجتماعی تقلیل داد و بر آن بود که بین مشکل، یعنی علت با معلول، یعنی ارتکاب جرم رابطه خطی وجود دارد و اگر هزاران بار از نقطه A حرکت کنیم قطعاً به نقطه B می‌رسیم، چراکه انسان و روابط اجتماعی سیستم‌هایی پیچیده و بسیار حساس به شرایط اولیه می‌باشند که در نتیجه باید با توسل به نظریه آشوب در شناخت تقریبی و احتمالی آن قدم برداشت. به معنای دیگر، بنابر نظریه آشوب هرچند در شناخت روابط علی در پدیده‌های پیچیده، پیش‌بینی آینده با قطعیت قابل تعیین نیست اما چون در هر بی‌نظمی، نظم وجود دارد، می‌توان با احتمال و آمار حرکت سیستم را به‌طور تقریبی در آینده پیش‌بینی کرد که این مهم نیازمند دیدن سیستم به‌عنوان یک کل است و نمی‌توان با بررسی تک‌تک اجزاء سیستم یعنی افراد جامعه در سیستم اجتماعی حرکت سیستم را تعیین کرد، بلکه باید مجموعه رفتارهای انسانی به‌عنوان یک کل در نظر گرفته شود تا حرکت سیستم قابل پیش‌بینی باشد.

لازم به ذکر است علی‌رغم پیچیدگی و نثر مشکل و اسامی و نظریه‌های بی‌شماری که در جرم‌شناسی پست‌مدرن وجود دارد، این نظریه ذهن را از حالت رکود و نگاه ساده‌انگارانه به پدیده‌ی مجرمانه خارج کرده و به این باور می‌رساند که اولاً با عینک‌های مختلف به جرم نگاه کنیم تا متوجه شویم امری که از نظر ما حقیقی جلوه می‌کند در صورت تغییر نگاه به چه میزان ساختگی و قابل چشم‌پوشی است و ثانیاً روابط انسانی و اجتماعی پیچیده‌ترین دستگاه طبیعی نظام خلقت است؛ بنابراین برای فهم یک سیستم پیچیده قطعاً نیاز به یک نظریه پیچیده نیز است.

## منابع

- آبرامز، ایونا (۱۳۹۴)، آشوب، ترجمه ضیاءالدین سردار و آرام قریب، چاپ دوم، تهران: نشر شیرازه.
- احمدی، بابک (۱۳۹۴)، ساختار و هرمنوتیک، چاپ ششم، تهران، نشر گام نو.
- الوانی، سید مهدی (۱۳۹۰)، مدیریت عمومی، چاپ چهل و چهارم، تهران، نشر نی.
- ایلن، آموس (۱۳۷۶)، مورد هانا آرنه، ترجمه محمدعلی حمید رفیعی، نامه فلسفه، شماره ۲، از شماره ۱۸۹ تا ۱۹۸.
- جاویدی، مجتبی (۱۳۹۵)، «ماهیت جرم از دیدگاه دورکیم، با رویکردی روش‌شناسانه»، معرفت فرهنگی اجتماعی، شماره ۲۹، صص ۱۱۵-۱۲۴.
- دانایی‌فرد، حسن (۱۳۸۵)، «کنکاشی در مبانی فلسفی تئوری پیچیدگی: آیا علم پیچیدگی صبغه پست‌مدرنیست دارد؟»، فصلنامه مدرسه، علوم انسانی، ویژه‌نامه مدیریت. شماره ۳: صص ۱۷۱-۲۱۰.
- رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۹۴)، فرهنگ پست‌مدرن، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- روسنائو، پائولین مری (۱۳۸۱)، پست‌مدرنیسم و علوم اجتماعی، دیدگاه‌ها، راهبردها و موانع، ترجمه محمدحسین کاظم‌زاده، تهران: نشر آتیه.
- شاملو، باقر؛ کاظمی جویباری، مهدی (۱۳۹۴)، «پست‌مدرنیسم و بازاندیشی مفهوم جرم»، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، سال چهارم، شماره دوازدهم: صص ۴۳-۶۸.
- صفاری، علی (۱۳۸۳)، درآمدی بر جرم‌شناسی انتقادی و انواع آن، در: علوم جنایی، مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری، چاپ اول، تهران: نشر سمت.
- غفاری‌نسب، اسفندیار؛ محمدتقی، ایمان (۱۳۹۲)، «مبانی فلسفی نظریه سیستم‌های پیچیده»، روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۱۹، شماره ۷۶: صص ۴۱-۵۹.

- قدردان قمرملکی، محمدحسن (۱۳۸۹)، «اختیار، قانون علیت و دترمینیسم»، انسان پژوهی دینی، سال هفتم، شماره ۲۳: صص ۷۰-۴۷.
- کاظمی جویباری، مهدی (۱۳۹۴)، *پست مدرنیسم و بازخوانی اندیشه کیفری*، رساله دکتری به راهنمایی دکتر باقر شاملو، دانشگاه شهید بهشتی.
- کرم، امیر، (۱۳۸۹)، «نظریه آشوب، فرکتال (برخال) و سیستم‌های غیر خطی در ژئومورفولوژی»، فصل‌نامه جغرافیای طبیعی، سال سوم، شماره ۸: صص ۸۲-۶۷.
- کهون، لارنس (۱۳۹۰)، *متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست مدرنیسم*، ویراستاری عبدالکریم رشیدیان، چاپ هشتم، تهران: نشر نی.
- گوردون، مارشال (۱۳۸۸)، *فرهنگ جامعه‌شناسی آکسفورد*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۳)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ بیست و نهم، تهران: نشر نی.
- مجیدی، ابراهیم (۱۳۸۹)، «پارادایم و تأثیر آن در علوم سیاسی، با نگاهی به آرای کوهن»، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره دوم، صص ۱۴۳-۱۲۳.
- مرادی، محسن؛ شفیع سردشت، مرتضی (۱۳۹۰)، «نظریه آشوب و کاربرد آن در بازارهای مالی»، راهبرد توسعه، شماره ۲۶، صص ۱۱۴-۹۵.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۵)، «جرم‌شناسی حقوقی»، در تازه‌های علوم جنایی، مجموعه مقاله‌ها، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوم، تهران: انتشارات میزان.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۹۲)، *صورت‌بندی مدرنیته و پست مدرنیته: بسترهای تکوین تاریخی و زمینه‌های تکامل اجتماعی*، چاپ دهم، تهران: نشر نقش جهان.
- ولد، جرج؛ توماس، برنارد؛ جفری، اسنیس (۱۳۹۰)، *جرم‌شناسی نظری (گذری بر نظریه‌های جرم‌شناسی)*، ترجمه علی شجاعی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت.

- Hunt, A. (1990), *The Big Fear: Law Confronts Postmodernism*, McGill Law Journal, Volume 35, No 3.
- Arrigo, B. (2010). *The Peripheral Core Of Law and Criminology: On Postmodern Social Theory and Conceptual Integration*, In: *Postmodern And Post-Structuralist Theories Of Crime*, (eds) Ariigo, Bruce, Milovanovic, Dragan, Ashgate Publishing, USA.
- Arrigo, B, Milovanovic, D & Schehr, R. (2005), *The French connection in criminology. Rediscovering crime,law, and social change*, state university of New York publication.
- Bak, A. (1999), *Constitutive criminology: An Introduction To The Core Concepts*, in: *Constitutive Criminology At work application to crime and Justice*, (eds) Henry, Stuart, Milovanovic, Dragan, Published by State university of New York press.
- Cowling, M. (2006), *Postmodern policies? the erratic interventions of constitutive criminology*, Internet Journal of Criminology.
- Henry, S & Milovanovic, D. (1996), *Constitutive Criminology Beyond postmodernism*, Sage publication.
- Henry, S, Milovanovic, D (2010), *Constitutive criminology: The maturation of critical theory* in: *postmodern and post-structuralist theories of crime*, arrigo, bruce, milovanovic, dragan,, published by ashgata.
- levy, D. (1994), *Chaos Theory and Strategy: Theory, Application and Managerial Implication*, Strategic Management journal, Vol. 15, 167-178.
- Schwartz, M & Feiedrichs, D. (2010). *Postmodern Thought and Criminological Discontent:new Metaphors for Understanding Violence*, in: *Postmodern And Post-Structuralist Theories Of Crime*, (eds) Ariigo, Bruce, Milovanovic, Dragan, USA, Ashgate Publishing.
- Schehr, R, (1999), *Intentional communities, The fourth way: A constitutive integeation* in: *Constitutive Criminology At work application to crime and Justice*, (eds) Henry, Stuart, Milovanovic, Dragan, Published by State university of New York press.
- Taylor, I. Walton,P. & Young, J. (2003). *The New Criminology: For a Social Theory of Deviance*, published in the Taylor & Francis e-Library.

- Young. T.R. (1997), *The ABCs of crimes: Attractors, Bifurcations and Chaotic Dynamics*, in: *Chaos, Criminology and Social Justice*, (ed) Milovanovic, Dragan, Prager publishing.

Archive of SID



## Postmodern Criminology and Its Approach to Crime and Criminal Etiology

Ali Hussein Najafi Abrandabadi<sup>1</sup> Hussein Golduzian<sup>2</sup>

(Received: 4/ 7/ 2017 - Accepted: 10/ 9/ 2017)

### Abstract

Postmodern or constitutive criminology is one of the theories of critical criminology which was born in the 90s and introduced a systematic description of postmodernism into the writings on criminology. Despite the sceptical versions of postmodernism that have influenced humanities and social sciences, postmodern criminology provides an affirmative approach, and despite accepting the criticisms of postmodernism on modernism and in particular positivist empiricism, it does not believe in nihilism and subjectivism. Such theory does not accept the one-dimensional readings of crime which pre-existed in criminology, but combines different theories from various scientific disciplines, and uses all flows of thought in the realm of postmodernism to provide a compressive analysis. Seeing criminology as a social fact has no place in this theory, and postmodern criminologists are of the opinion that complicated causation theories like chaotic theory are needed due to the complexity of social engagements and personal relationships. Taking postmodernism on board, the cause of crime is not predictable and linear; but rather is sensitive to initial conditions and unpredictable. That being so, in this descriptive-analytic study we attempted to investigate and analyze the theoretical and intellectual dimensions of postmodern criminology on crime, both regarding concept and causation.

**Keywords:** Postmodern Criminology, Relativism, Non-linear Dynamic, Chaos Theory.

---

1. Professor in Criminal Law and Criminology, Shahid Beheshti University, Tehran.

2. Ph.D. Student in Criminal law and Criminology, Mazandaran University, Mazandaran  
(Corresponding Author): hossein\_goldouzian@yahoo.com